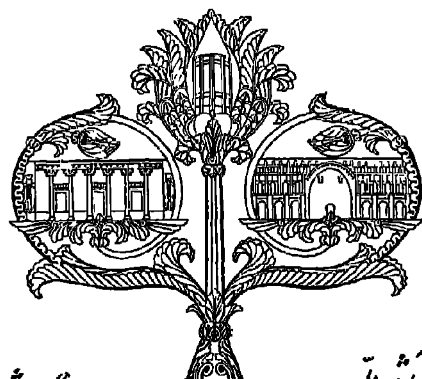


تصنیف

ابوعلی سینا



تصویر بوعلی سینا که انجمن آثار ملی آنرا پذیرفته است



سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی
«۱۱»

یادگار جشن هزارهٔ ابوعلی سینا

رگ شناسی

یا

رساله در نبض

تصنیف

شیخ رئیس ابوعلی سینا

مقدمه و حواشی و تصحیح

سید محمد مشکوة

تهران ۱۳۳۰ شمسی ۱۳۷۰ قمری



بسمه تعالی

رگشناسی

بجای معرفة النبض بکار رفته همچنانکه گیاه شناسی و زمین‌شناسی را بجای معرفة النبات ـ و معرفة الارض استعمال میکنند و مقصود از آن تشریح رگها یا علم وظائف اعصاب نیست بلکه مقصود علم باحوالی است در رگ جهنده که آنرا بتازی نبض خوانند و کلمهٔ «رگ» گرچه برحسب لغت لفظی عام است وهرعصبی را اورید وشریان شامل میشود، ولی مصنف خود آنرا درهمین رساله گاهی بمعنی حال روح و گاهی بمعنی دوحرکت انقباض و انبساط که نبض خوانند استعمال کرده[1]، پس ما از فحوای گفتار خود او در مقدمهٔ همین رساله که یکجا گوید «فرمان علاءِ الدوله بمن آمد که اندر دانش رگ کتابی کن جامع» وجای دیگر گوید «علم رگ» بدست آوردیم وشایسته دانستیم که این رساله در پارسی «رگشناسی» نامیده شود، همچنانکه نویسندگان عربی هم چون رساله را خوانده و دیده اند که مؤلف نامی بر آن ننهاده ولی از حالات نبض سخن میگوید آنرا «رسالة فی النبض» نامیده اند

رگشناسی ابن سینا یعنی رسالهٔ حاضر در اسفند ماه ۱۳۱۶ شمسی با مقدمه و تصحیح و تحشیهٔ این بنده بر حسب اشارهٔ وزیر فرهنگ وقت دانشمند عالی قدر بزرگوار جناب آقای **علی اصغر حکمت** استاد دانشگاه طهران بچاپ رسید

واکنون که هزارمین سال میلاد **ابوسینا** مصنف این رساله فرا می‌رسد

---

۱ ـ نگاه کنید بص ۹ و ۱۳ و ۱٤ همین رساله

جزئی گذشته - و بیاد دارد که هنگام ناخوشی پرستار یا پزشك یا بزرگتر خانه که با خبر میشوند دست ساعد بیمار دراز میکنند و با سر انگشتان از چگونگی جنبش نبض او جستجو مینمایند، وچنین وانمود میشود که گویا نبض احوال پنهانی بیمار را برای آنها آشکار کرده است، شاهیهائی که نبض بدست میدهد در برابر سائر شاهیهای تندرستی و بیماری بدرجه‌ای روشن و ممتاز است که ازجهان پزشکی گذشته در سایر چیزها هم مثل شده و هرگاه برچگونگی احوال کس و کاری از همه سو آگهی یافتند میگویند نبض فلانی یا فلان کار در دست ما است

واین نامهٔ کم حجم بمنزلهٔ مترجم یافرهنگ لغتی است که مارا باوضاع واحوال رگ جنبان (یعنی نبض) راهنمائی میکند، و شرح میدهد که وابستگی احوال نبض با تندرستی و بیماریهای گوناگون، بویژه بیماریهای دل صنوبری چگونه است

واین مسأله یعنی بستگی حالات نبض باحوال نامحسوس تن - ازمسائلی است که در کتب و مصنفات پزشکی از عهد قدیم باب و مبحث مخصوص داشته، مع ذلك اطباء بزرگ شرق وعرب ازقبیل ارساجانس [1]، وجالینوس، ویحیی النحوی الاسکندرانی، وحنین بن اسحق العبادی، وپسر او اسحق، وثابت بن قرة الحرانی، واسحق بن عمران، واسحق بن سلیمان، وابوعثمان

---

۱ - ارسا جانیس یا ارسیجانس یا ارشیجانس معاصر سقراط (۴۷۰ - ۴۰۰ ق م) حکیم معروف بوده و ظاهراً وی قدیم ترین کسی است که کتابی در نبض ساخته، و جالینوس بر کتاب نبض او رد نوشته، و در برخی تصانیف دیگر خود هم او را رد کرده است، (رجوع کنید بعیون الانباء چاپ مصر ص ۳۴ - ۳۶ - ۴۹ - ۹۲ - ۹۷ - ۱۰۲ - و بفردوس الحکمه چاپ برلن ۱۹۲۸ ص ۳۴۲ - ۳۴۷، که بحث نبض را از عقائد او و جالینوس فراهم ساخته است

و انجمن آثار ملی مقدّمات جشن هزارهٔ وی را فراهم میکنند برحسب همان حکمت که مقتضی این جشن است لازم میمود ـ که نخست تصنیفهائی که شیخ ابن سینا بزبان مادری خویش ساخته است بدسترس عموم گذارده شود، تا هم ایرانیّت ـ و دلبستگی وی بهم میهمان خویش که نزد اهل دانش پیدا است بر همگان هویدا گردد، و هم خداوندان ذوق و فهم که بزبان پارسی بهتر آشنا هستند و بکتب فارسی این دارند با نمونهٔ افکار و اندیشه های او قدری آشنا شوند، و بیشتر ویرا قدر شناسند

رگشناسی نیز یکی از آن تصنیفها بود که میبایست با صورت و معنی نیکوتر، ومقابله وتصحیح کاملتر، بمعرض استفاده در آید فلهذا مؤسسین محترم و هیأت مدیرهٔ انجمن آثار ملی این ضعیف را بتصحیح و نشر مجدّد آن مأمور فرمودند و از اینرو این رساله که در چاپ سابق با دو نسخه مقابله وتصحیح و نشر شده بود، اینك پس ازمقابله باچهار نسخه ـ وتجدید نظر در تصحیح پیشین بتفصیلی که خواهد آمد بچاپ رسید، و بپیشگاه اهل دانش تقدیم شد، امید است که بدیدهٔ قبول بنگرند، و اگر سهو و نسیانی رو داده است اصلاح فرمایند . و ما نخست بخشی مفید از مقدّمهٔ چاپ نخستین را باانداك تصرفی دراینجا میآوریم، پس از آن بذکر چگونگی تصحیح این چاپ میپردازیم .

منقول از مقدمهٔ چاپ نخستین

کسانی که بسرحد رشد وبلوغ و خرد و تمیز رسیده‌اند میدانند که انسان تا وقتی که بدین مرحله پا میگذارد چند بار در راه زندگی از عقبات ناخوشیهای کوچك ازقبیل زکام ـ وسرماخوردگی ـ وتب وبو به‌های

تاریخ‌الحکماء (مؤلف ما بین سال ۵۸۶ ـ ۶۱۱) و جمال‌الدین قفطی در اخبارالحکماء چاپ مصر باب‌الکنی تحت عنوان ابوعلی، وابن‌ابی‌اصیبعه در عیون الانباء چاپ مصر «الباب‌الحادی عشر فی طبقات الاطباء الذین ظهروا فی دیار العجم» همگی بدون اختلاف رسالهٔ ما نحن‌فیه را بنام و نشان «رسالة فی‌النبض بالفارسیة» در عداد مصنفات ابن‌سینا آورده‌اند، بنابراین شبهه وشکی باقی نمیماند که رسالهٔ نبض فارسی یعنی همین‌نامه ازتصنیف خواجه و **رئیس مطلق پزشکان حجة‌الحق الشیخ الرئیس ابوعلی حسین‌بن عبدالله بن سینا** پزشک[1] و فیلسوف ایرانی است[2]

علیهذا لازم است باشتباهی که در باب رسالهٔ حاضر دست داده است اشاره کنیم

صاحب نامهٔ دانشوران از رسالهٔ حاضر نسخهٔ مغلوط بدست داشته، و چون در مقدمهٔ نسخهٔ مشارالیها در القاب علاءالدوله کلمهٔ «الدین» در «عضدالدین» بکلمهٔ «الدوله» که شبیه‌آنست تحریف شده بوده ـ وبجای «عضدالدین» «عضدالدوله» نوشته بوده، غلط ناسخ، واطلاع نداشتن خود او ازاینکه مصنف در دیباچهٔ پارسی خود غالباً لقب عضدالدین هم باالقاب علاءالدوله توأم مینماید، سبب شده استکه مصنف نامهٔ‌دانشوران

---

۱ ـ درعکس خط وامضای شیخ که مکرر بچاپ رسیده چنین آمده «حسین بن عبدالله بن سینا المتطبب» وکلمهٔ پزشك را در اینجا بجای «المتطبب» آوردیم

۲ ـ در عصر حاضرهم برخی کتاب رگشناسی نوشته اند از قبیل «تعریب‌النبض» تصنیف میرزا شیر احمد هندی که در هند چاپ شده، و بعضی هم مبحث رگشناسی را موافق طب جدید ایراد کرده اند از قبیل دکتر شلیمر فلمنگی در رسالهٔ «قواعد الامراض» چاپ طهران وغیره

سعید بن یعقوب الـدمشقی، وابوبکر رازی، و معاصر مصنف ابوالفرج بن الطیب، ومصنف- وغیرهم باشرحه وتفسیر دو کتاب معروف جالینوس در باب نبض پرداخته - ویا کتابی مفرد درپیرامون آن ساخته اند، که از کاملترین و مفصلترین آنها رسالهٔ حاضر است، و تا جائی که اطلاع حاصل است بعد از «کتاب الابنیة» که بنام منصور بن نوح سامانی (۳۸۷- ۳۸۹) تصنیف شده ودراروپا بطبع رسیده است، رسالهٔ حاضر قدیمترین کتاب طب است که در زبان پارسی بدست مانده

و با اینکه برخی نسخ رسالهٔ ما نحن فیه ازعنوان مصنف خالی است ولی چون دراکثر نسخ نام و نشان مصنف را «الشیخ الرئیس» یا «ابوعلی سینا» نوشته‌اند شبهه‌ای نیست که مراد شیخ الرئیس مطلق ابوعلی سینا قدس سره است، بخصوص که عنوان مصنف با قرینهٔ متن تصنیف مقرون آمده، چه این نامه نیز مانند دانش‌نامهٔ علائی - وترجمهٔ کتاب المعاد، و رسالهٔ معراجیهٔ، کـه سه تصنیف پارسی دیگر او است بخواهش مخدوم وی علاءِ الدوله ساخته شده، ونام علاءِ الدوله دردیباچه، دانش‌نامه- واین نامه بیک گونه القاب ادا شده است، وهمین قرائن درصحت عنوان مزبور کفایت میکند

وبارچون صحیح‌ترین وقدیمترین مآخذ که ترجمهٔ حیاتی ازابن‌سینا منعقد ساخته‌اند، - یعنی ابوعبید جوزجانی شاگرد وملازم بیست وپنجسالهٔ مصنف در رسالهٔ که در شرح حال وی نوشته، و ابوالحسن بیهقی درتتمهٔ صوان الحکمة (چاپ محمّد شفیع هندی و نسخهٔ خطی آستان قدس رضوی ٤) مؤلف میان سالهای (٥٦٠ - ٥٦٥) و شمس الدین محمد شهر زوری در

و ضبط نسب موسیقاری را برای پزشك غیر ممکن ، و برای موسیقی دان

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

مناسبت ومنافرتی موجود است وآنرا **تألیف** نامند

دوم : از زمانهائی که در میان آن نغمها میاندند ، وآنرا **ایقاع** خوانند

معلوم است که اگر یك نغمه مکرر شود چیزی از آن مناسب حال نیست اماوقتی که نغمهمختلف میشود ازمجموع هردو نغمهٔ **فعلی**پیدا میشودوچون یك‌نغمه ازدیگری بیش‌باشدمیان آندو نسبتی است ، واین نسبت یا متنافر است یا متفق ، ودو نغمه وقتی متوافق میباشند که اندازهٔ تفاوت مانند متفاوت باشد یا بمثل یا بقوت ، (ومعنی قوت در اینجا آنست که از مکرر کردن نغمه آنچه این نغمه بقوت مثل آنست پیدا شود) واگر چنین نباشد نغمتین متفق نبوند مثال دو متفاوت که تفاوت میانشان بمثل مثل احد المتفاوتین باشد دونغمه است که یکی دوبرابر دیگری بود ، مانند هشت وچهار ، زیرا که تفاوت بچهار است ، وچهار بمثل برابر است با نغمهٔ متفاوت کوچك که آنهم چهار بود ، واما مثال دومتفاوت که تفاوت با متفاوت بمثل برابر نیست دو گونه است ، یکی آنکه تفاوت کوچکتر از متفاوت است وبقوت مثل آنست ، دیگر آنکه‌متفاوت کوچکتر از تفاوت است وبقوت با تفاوت برابراست ، مثال اولی : دو نغمه که یکی مثل دوم و مثل جزء او باشد ، پس تفاوت بجزء نغمه کوچك باشد و جزء نغمهٔ کوچك بقوت مثل آنست ، واین قسم رانسبةالمثل والجزء گویند ، وشریفترین اقسام این‌قسم نسبت مثل و نصف است چنانکه دو و سه ، زیرا که تفاوتشان برابر است بانسبهٔ نغمهٔ کوچك ، واز یکبار که یك را مکرر کنند نغمهٔ کوچك پیدا میشود ، و این را نسبت مثل ونصف خوانند ، وپس ازاین‌نسبت مثل وثلث است‌چنانکه نسبت‌سه باچهار، زیرا که تفاوت میان ایشان یکی است ، و یکی ثلث سه است ، و دوبار که زیاد شود سه میشود ، واین نسبت مؤخر است از نسبت مثل و نصف که بیك زیادت برابر کوچکتر میشد وبعد ازاین نسبت مثل متوالی‌میآید

قسم دوم که متفاوت مثل تفاوت است بقوت واین وقتی است که یکی از دونغمه چند برابردیگری باشد تاتفاوت میانشان بچندبرابر کوچکتر باشد ، پس نغمهٔ کوچك بقوت

بقیه حاشیه درصفحه بعد

رسالهٔ حاضر را تصنیف زمان عضدالدوله دانسته[1]، و بواسطهٔ همین اشتباه «ابوعلی سینا» را که درعنوان کتاب بوده تحریف «ابوعلی مسکویه» شمرده، وچون قرینهٔ بردرستی مدعای خود نیافته باینکه مسألهموسیقاری بودن بعض دراین رساله ودر کتاب قانون اختلاف دارد یاری جسته است، درصورتی که این مسأله نیز بدون اختلاف دراینجا ودر کتاب قانون بیك نحو آمده[2]، وبا اینکه درهردو کتاب شیخ با رأی جالینوس مخالف است،

۱ ـ دیگر رسالهایستدرباب نبض بزبان فارسی نوشته است در عنوان آن رساله نگاشته است فرمان عضدالدوله بمن آمد کتابی کن اندر دانش رگ همانا گروهی که درعلم سیر تتبع وافی دارند میدانند که آن دیباچهازحلیهٔ صدق عاطل است ، چه یکسال قبل از تولد شیخ الرئیس عضدالدوله وفات کرده است وآنچه بخاطر فاطر میرسد اینست که آن رساله را ابوعلی مسکویه در عهد تألیف آورده است ، وبا آنکه کاتب اشتباه کرده است بجای مجدالدوله یا شمس الدوله عضدالدوله نوشته است ولی آن مسئله موسیقاریه که در قانون فرموده است و عباراتی که بر خلاف آن در آن رساله ثبت است قول اول را تایید می کند (نامه دانشوران ج ۱ ص ۸۲)

۲ ـ جالینوس پندارد که نبض محسوس از مناسبات وزن آنست که بریکی از نسب موسیقاری مذکور باشد ـ یا بر نسبت الکل والخمسه وآن بر نسبت سه نصف است ، چه آن نسبت ضعف است که بانسبت زائد بنصف تألیف شده و آن همانست که آنرا نسبت الذی بالخمسة نامند ، وبر نسبت الذی بالکل وآن ضعف است ، وبر نسبت الذی بالخمسه وآن زائد بنصف است وبر نسبت الذی بالاربعة و آن زائد بثلث است وبر نسبت زائد بربع نبض محسوس نمیشود، ومن ضبط این نسبتها را بحس (یا بجس) بزرگ میشمارم وآسان میدانم بر کسی که بدرج ایقاع وتناسب نغمهها ممارست صناعت معتاد باشد (کتاب القانون چاپ تهران تعلیم سوم از فن دوم از کتاب اول ص ۸۷)

نگارنده گوید :

در علم موسیقی دو بحث میکنند یکی : از احوال نغمها از آنرو که میان آنها

بقیه حاشیه درصفحه بعد

هم دشوار میداند[1] در اینجا قدری عصبانی شده، وچنانکه عادت وی بوده قلم را از رشتهٔ علمی منحرف وبدگوئی وطعنه زدن برجالینوس آلوده ساخته است .

و عجیبتر ازین اشتباه آنست که بعض معاصرین که رسالهٔ رگشناسی را ندیده بوده نیز گفتهٔ نامهٔ دانشوران را عیناً بقسمی ایراد کرده که هر کس بی‌سابقه باشد تصور میکند که وی این سخن را از خود گفته است ، وماچون خوانندگان محترم را بمآخذ سابق الذکر احاله نمودیم بهمین مقدار اشاره بموارد بودن اعتراض صاحب نامهٔ دانشوران اکتفا می کنیم

وچون فرصتی برای نوشتن ترجمهٔ حیاة شیخ بدست نیامد لهذا دانشجویان را

1 ـ شاید بهمین سبب است که اطباء عموماً از ایراد مسألهٔ موسیقاریه احتراز نموده اند .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

برچهار بدو که نصف چهاراست ـ واین نسبت را الذی بالخمسه مینامند ودراین نسبت نسبت چهار است بدو که الذی بالکل نامیده می شود پس نسبت سه ضعف عبارت است از نسبت ضعف که در نسبت دو بچهار بدست می آید در صورتی که مرکب شود با نسبت زائد بنصف که از نسبت شش بچهار پیدا می‌شود ، وبالجمله کمترین نسبت محسوسهٔ بزرگ را نسبت سه ضعف قرار داده است وپس ازاین نسبت، نسبت الذی بالکل که نسبت ضعف است ، مثل نسبت چهاربدو ، وپس ازاین نسب وسطی محسوس میشود و اول آن نسبت مثل ونصف است که الذی بالخمسه نامیده میشود، پس از آن نسبت الذی بالاربعه والزائد ثلثا است و اما از نسب کوچك مستعمل در موسیقی جز الزائد ربعاً در نبض دریافته نمیشود

(از موسیقی کتاب الشفاء وشرح قانون فخرالدین رازی اقتباس شد)

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل

مثل مقدار تفاوت باشد و این قسم را نسبةالاضعاف خوانند ، وتحسین این قسم ثلثة ـ اضعاف است ، زیرا که تفاوت مابشان آنگاه پیدا میشود که متفاوت دو بارمکرر شود مثال آن نغمهٔ که برعدد دو است ونغمهٔ دیگر بعدد شش ، وتفاوت مابشان چهاراست ، و دو که متفاوت است نمهٔ چهار است (که مقدار تفاوت بود) و چهار از یکبارمکرر کردن دو پیدا میشود ، پس‌ازین نسبت اربعة اضعاف است چون‌نسبت هشت بدو ، چه تفاوت میان دو و هشت بشش است ، و اگر دوبار دو مکررشود تفاوت که شش است بوجود میآید ، و سپس این نسبت خمسة اضعاف است چون نسبت دو بده ، و برهمین قیاس نسبتهای دیگر بیرون میآید ، و این قسمتها قسمتهای متفق اصلی‌است که آنها را متفق باتفاق اول نامند ، و اینها چند گونه اند

اول نسبتهای بزرگ و آن نسبت ضعف است که الذی بالکل گویند پس از آن نسبت سه ضعف است و نسبت چهار ضعف ، و آنرا الذی بالکل مرتین میخوانند ، **و دوم** نسبتهای اوساط است وآن نسبت مثل و نصف است ، وآنرا الذی بالخمسه گویند پس از آن نسبت مثل و ثلث که الذی بالاربعة نامیده میشود ، **سوم** نسبتهای کوچك است و آن نسبتهای مثل و جزء است ، وابتدای این قسم از نسبت مثل وربع است ، وهمچنین تا جائی که تفاوت نشنیدن ادراك میشود ، و بزرگترین نسبت بزرگ که درموسیقی بکار برده میشود نسبت الذی‌بالکل مرتین است ، و کوچکترین نسبت مستعمل آنست که زیادی زائد برناقص نیمه نیمه نیمه نیمه کوچکترین ابعاد باشد ، و آنرا طنینی میگویند

مقصود شیخ اینست که کوچکترین نسبهای بزرگ الذی‌بالکل است ، پس‌از آن نسبت سه ضعف ، پس از آن نسبت چهارضعف که الذی بالکل‌مرتین نامیده میشود ، و بزرگترین نسبتهای بزرگ که در موسیقی بکاربرده میشود الذی بالکل مرتین است پس از آن نسبت سه ضعف ، پس ازآن الذی بالکل اما درنص بزرگترین نسبتهای بزرگ را الذی بالکل مرتین قرار نداده اند بلکه بزرگتر را نسبت سه ضعف قرار داده‌اند مثل نسبت شش بدو ، واین نسبت نسبةالکل والخمسة نامیده میشود ، زیرا که دراین نسبت شش‌است بچهار ، واین‌نسبت مثل نسبت سه بدواست ، چه شش زائداست

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ریرا اگر کسی سخنان ارسطو را با گمتار پیشسیان وی مقایسه کمد مسلّماً معلوم حواهد داشت کـه ارسطو هم پیرو دیگران و مبیّن سخنان آنها است چه وی حود درآعار مقالهٔ بحستین مابعدالطبیعه حویش که موسوم بالألف الصعری (به کوچك) است سحنی گویدکه مفاد آن این است

اگرکسی بحواهدتنها بدون ملاحطه ومطالعهٔ افکار دیگران بحقیقت برسد ، مَثل او مَثل کسی‌است که بحواهد بدون نردبان سالای بام برود یا ار پشت بام فرود آید ، و این امری محال است

ولی‌اگر کسی افکار وعقائد دیگرانرا مطالعه کمد ـ و بر آن اندازه ارحقیقت که آبان کشف کرده‌اند آگاه‌شود مقدارزیادی‌ارحقیقت بروی روشن شده ، و با افکارحویش بیرممکن است درراه رسیدن بحقیقت گامی فرا برنهد سابرایں هر کس با افکارواندیشه‌های‌حود اندکی‌راه رسیدن بحقیقت را هموار کرده وپیشرفت داده است پس‌مقداری‌که یك بمردرراه رسیدن بحقیقت کمك کرده اندك است ولی‌ماهنگامی که همهٔ این اندك اندکها یعنی‌مجموع این افکار که هریك اندکی ارحقیقت را روشن کرده است دریابیم بسیاری ار حقیقت بر ما روشن میشود و برحقائق فراوانی واقف میشویم

نگارنده‌گوید پس‌مقداری ارحقیقت‌که فقط بفکر ارسطو یا ابن‌سینا روشن شده اندك است ، ولی این بندهٔ ضعیف معتقد است کـه گرچه حقّ تقدم برای ارسطو در هرحال ثابت است ، ولی اگر کسی درست افکار این دوفیلسوف بزرگ را دریابد ، حواهد یافت که شیح دربیشرفت علم وداىش و رسیدن بحقیقت بیش‌ار ارسطو کمك کرده ـ وبا افکار وعقائد حویش مقدار بیشتری ارآن را روشن ساحته ، و بیش‌اراو بردمّهٔ حامعهٔ بشری حق دارد

بمآخذ مفصلهٔ ذیل که هر یك شرح حال شیخ را مستقلاً نوشته اند احاله می‌نمائیم

۱ ــ مقدمهٔ کتاب الشفاء نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شوری ودو نسخهٔ کتابخانهٔ دانشکدهٔ معقول ، ــ ومقدمهٔ دانش نامه علائی ، وعلی الخصوص مقدمهٔ قسمت ریاضی آن ، و رسالهٔ شرح حال شیخ نسخ خطی کتابخانه تحت نمرهٔ ۱۲۱۶ که مجموعه است ، و نمرهٔ ۴۵۰۷ و ۴۵۰۸ که فهرست کتاب الشفاء و برخی مطالب علاوه دارد ، و این سه فقره تماماً بقلم ابوعبید جوزجانی شاگرد اوست که مدت بیست وپنج سال از سال ۴۰۳ تا آخر عمر ملازم شیخ بوده است ، ابوعبید در مقدمهٔ کتاب الشفا گوید

از شیخ تقاضا کردم که فلسفهٔ ارسطو را شرح کند ، وی بپذیرفت و گفت مجال ندارم ولی آماده شد که این کتابرا بسازد ، و در آن مطالب را چنانکه خود می پسندد بدون معارضهٔ با خصمان ایراد کند ، من هم راضی شدم

از این سخن پیدا است که شیخ باستقلال فکری خویش معتقد بوده و نخواسته است که مانند ابن رشد شارح و مبیّن سخنان ارسطو باشد . نهایة الامر شیخ همچنانکه در شارحان سخن ارسطو باسکندر افرودیسی معتقد است ، در فلاسفهٔ صاحب نظر یونان ارسطورا بر دیگران ترجیح میدهد ازاینرو نظریات وافکار فلسفی وی بارسطو از دیگر فلاسفهٔ یونان نزدیکتر است ، بنا براین ، اینکه شیخ را برخی پیرو فلسفهٔ ارسطو پنداشته اند ، و بعضی در پیروی از این عقیده راه افراط پیموده وگمان برده اند که وی تنها شارح ومقرر کلام ارسطو است ، ومستقلا دارای افکار وعقائدی نیست اشتباه محض است .

واخوان‌الصفا و محمد بن جابرالحرّانی‌البتّانی وعلی‌بن ربّن‌الطبری صاحب فردوس‌الحکمه واستاد رازی گرچه هر یک در زمان خود در رشتهٔ ازعلوم از طب و ریاضی و جراثقال و فلسفه دارای شهرت جهانی بوده‌اند، ولی هیچیک بدرجهٔ نخستین شهرت نرسیده‌اند

امّا ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف العرب با وجود کثرت تألیف، آثار وی‌چندان رائج نشد، واهل فنّ بنظریات وی اقبال نکردند

اما محمد بن زکریا الرازی گرچه در پزشکی شهرت جهانی پیدا کرده است، ولی درفلسفه بخصوص درا آنهائ تصانیف و گفتار او پسندیده نیست ابن‌سینا ضمن پاسخ سؤالات ابوریحان در بارهٔ وی گوید «هوالمتکلّف‌الفضولی‌ّ الذی من حقّه النظر فی‌الابوال‌والبرازات» ابوالحسن بیهقی در تتمّه صوان‌الحکمه پس از نقل این سخن گوید ابن‌سینا راست گفته است، چه رازی در پزشکی باعلی درجه رسید، و این علم را بکمال رسانید، ولی در فلسفه دست نداشت، ناصرخسرو نیز در تصانیف خود بخصوص در زادالمسافرین، رازی را رد کرده وافکار فلسفی وی را سخیف شمرده است صدرالدین شیرازی دراسفار ازآراء رازی چیزی نیاورده جز اینکه درمرحله یازدهم (یعنی‌صفحهٔ ۱۷ ازجلد دوم اسفار) گوید« رازی گمان برده است که خلأ قوّت جاذبه دارد »

وامّا فارابی که ابن‌سینا شاگرد تصانیف وی است، در ادواراسلامی معروفترین فیلسوف است، ولی در رشته‌های دیگر بنخستین درجهٔشهرت نمی‌رسد جزاینکه درموسیقی رسالهٔ مختصری دارد که در ژورنال‌آزیاتیک بچاپ رسیده، و داستانی هم از وی مشهور است که از مهارت او در فنّ

و سر گوئیم

هر یك ار دانشمندان وفلاسفهٔ نامی جهان هرچند در رشته‌های مختلف علوم بهره مند و صاحب تصنیف و تألیف هستند ، ولی هیچیك نتوانسته اند در بیش ار یك رشته رتبهٔ اول‌را دارا شوند

ابقراط و جالینوس در پزشکی اولند ، ولی در فلسفه معروف نیستند ، و فقط در علم النّفس قولی ار جالینوس نقل میشود ـ که وی نفس راعبارت ار مزاج دانسته ، و این قول هم با آنچه میان فلاسفه مشهور است مخالفت دارد

بطلمیوس و آپلونیوس هم فقط در ریاضیات مشهورند ، ـ و در علوم دیگر چیزی ار آنان نقل نشده است

فیثاغورث وسقراط و افلاطون و ارسطو ار یونانیان قدیم ، و بلوتین ار فلاسفهٔ ـ اسکندرانیین ـ و افلاطونیون جدید فیلسوف بوده اند ، امّا در رشته های پزشکی و ریاضی گاهی گفتار نادری ار آنان نقل شده وچندان شهرتی ندارند

در ادوار اسلامی راهب و اصطفن قدیم و خالد بن یزید (حکیم آل مروان) و سایر مترجمان صدر اول در نقل کتابهای صنعت ، و حنین بن اسحق العبّادی ، و خواهرزادهٔ او حبیش در نقل کتب پزشکی بخصوص در ترجمه و در اصلاح تراجم کتابهای جالینوس و پسر او اسحق بن حنین و دمشقی در نقل کتب فلسفه علی‌الخصوص تصانیف ارسطو بسیار مشهورند و خاندان بختیشوع و بنوموسی و ثابت‌بن قره و متی بن یونس القنّائی و شاگرد او یحیی بن عدی و برادر او ابراهیم بن عدی و ابن زرعه

چنانکه یا مقصد عالی فلسفی را بصورت قصّه درآورده ـ مانند رسالة‌الطّیر، و رسالهٔ حیّ بن یقظان و یا فصلی از مباحث شریعت را بر مبانی فلسفی استوار کرده و با اصول حکمت (بقسمی که سابقه ندارد) تطبیق کرده است، مانند رسالهٔ معراجیّه ـ و سروریه (در تفسیر فواتح‌السور) و صمدیه (در تفسیر سورة‌الاخلاص) و تفسیر معوّذتین (سورة‌الفلق ـ و سورة‌الناس) و رساله درامور زیارات ـ ودعا ـ وامثال اینها، که دراین رسائل اگرهم مصنّف مطلبی از فلاسفهٔ پیشین اقتباس کرده بار ایراد کردن این مطالب بصورت قصّه ـ یاتطبیق کردن آنها باآیات کریمهٔ قرآن ومباحث دینی نتیجهٔ فکر خود اوست

و نظیر اینها است رسالاتی که در پاسخ سؤالات معاصرین خود نگاشته مانند پاسخ پرسشهای ابوریحان بیرونی، و پاسخ ایرادات مردم شیراز بر کتاب نجات و نامهٔ او باوعبید جوزجانی فی‌الانتفاء عما نسب الیه من معارضة القرآن و ردّ رسالهٔ ابوالفرج عبدالله بن‌الطیب البغدادی در قوای طبیعیّه و نامهٔ وی بعلماء دارالسلام بغداد که درآن ازعلماء دارالسلام خواسته‌است که میان وی ورجل همدانی منصفانه حکومت کنند[1] و مباحثات او با

---

[1] ـ سخن مشهور که رجل همدانی گفته است: کلی طبیعی را سوار الاغ دیدم، غلط است زیرا کسی که اهل دانش و اصطلاح است ـ ممکن نیست تا این درجه بخطا رفته باشد ـ که کلی را صریحاً بجزئی اشتباه کند، واگرچنین می‌بود هر دانشجوی مبتدی ازخطای وی آگاه می‌شد، ووی را برچنین خطای فاحشی سرزنش میکرد، ونیازی نبود باینکه شیخ ازعلماء دارالسلام تقاضای حکمیت کند

بلکه مقصود او اینست که کلی طبیعی درخارج موجود است، بدینگونه که همه مشخصات افراد عارض اوست، ولی بالملازمه هرچه درخارج موجود باشد مشخص است که الشیء

بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

موسیقی حکایت می کند

و امّا استادان و معاصران ابن‌سینا مانند ابوعبدالله الناتلی و اسماعیل الزاهد وابومنصورحسن‌بن نوح القمری وابوسهل عیسی بن یحیی المسیحی الجرجانی وعلی‌بن عباس المجوسی صاحب کامل الصناعة الطبّیة وابوالحسن کوشیارجیلی وابوالخیر حسن‌بن بابا بن سوار بن بهنام، واحمدبن عبدالجلیل سجزی وابوریحان بیرونی وابوالفرج عبدالله بن الطیب الفیلسوف البغدادی، باوجود اینکه همگی از مشاهیر فلاسفه و اطباء و علماءِ ریاضی هستند، مع الوصف نه در پزشکی و نه در فلسفه هیچیک بپایهٔ ابن‌سینا نمی‌رسند

امّا یگانه شخصی در تاریخ که هم دررشتهٔ پزشکی بالاترین متخصص است که بالاستحقاق در شمار دو سه نفر نامواران تاریخ (پزشکی مانند ابقراط وجالینوس و رازی) بشمار می‌آید، ومحقّقان فن اگر وی را پس از آن سه نفر یاد می کنند برای اینست که زماناً مؤخر بوده، وگرنه ازنظرخدمت بفرهنگ و پیشرفت دادن فنّ پزشکی مطلقاحق تقدّم دارد ابن‌سینا است.

و نیز همو کسی است که در فلسفه اگر دو سه نفر مانند سقراط و افلاطون و ارسطو و فارابی را یاد کنند لااقل در عرض آنان وی را نیز یاد می کنند، و در این رشته نیزحق اینست که نسبت بدیگران اولویّت دارد

پس در نتیجه ابن‌سینا کسی است که در وی جمع آمده است بزرگترین و نامی‌ترین دانشمند پزشکی، وبزرگترین و کاملترین فیلسوف تاریخ.

و آثار علمی ابن‌سینا دو بخش می‌شود.

بخش نخستین ــ تصنیفاتی کــه بلاشك ابتکار و اختراع خود اوست

که مورد سار است ابراد کرده ـ چنانکه درمحسطی ده شکل دراحتلاف مبطر آورده ـ وبآحر محسطی مسائلی افزوده ـ ودر اقلیدس اشکالاتی ابراد کرده ـ و در ارثماطیقی حواص سکوئی آورده ، و در موسیقی مسائلی افروده که پیشینیان ار آنها غفلت داشته اند

اما کتاب النجاه درحقیقت مختصری ارهمان کتاب الشّفاء است ، وبهرحال قسمتی ارایں کتابها شهادت موافق و مخالف ابتکار وافکار خود وی است ، مانند تفسیر آیهٔ نور ـ وتطبیق آن برمراتب نفس مردمی (عقل هیولانی ـ عقل بالملکه ـ عقل مستفاد ـ عقل فعّال) و مانند سه نمط آخر اشارات که امام فخر راری شارح کتاب (باوجود اینکه شرح اوراجرح نامیده اند) دراینجا اعتراف میکند که شیخ تصوّف را چنان برهانی کرده است کـه لم یسبقه سابق و لا یلحقه لاحق

اما مباحث فلسفی دیگر بار برخی ارافکار خود اوست ـ مانند برهان وسط وطرف درباب ابطال تسلسل علل که بنام او وبنقل ار وی در کتب فلسفه ایراد می شود و بعضی هم وی تکمیل کرده است ، مانند برهان سلّمی درباب تناهی ابعاد ـ که آنچه ار یونانیان بما رسیده است که دوساق مثلّث رافرض میکنند ـ که ارنك نقطه بیرون آید ـ والی غیرالنّهایه کشیده شود ، و گویند لازم می آید که بعدمیان دوساق مثلّث نامتناهی باشد درحالتی که میان دوساق مثلث محصور است

وچون براین دلیل ایراد واشکال فراوان واردبوده ـ شیح آنراتکمیل کرده ـ وبر شکل سلمی که هرپلّه زیرین بلند تر ار پلّهٔ زیرین است ـ

بهمنیار - و غیرها

بخش دوم - تصنیفات فلسفی وی مانند کتاب الشّفاء و کتاب النّجاة و کتاب الاشارات و کتاب المبدأ والمعاد که باندك کم و بیش همان مطالب کتاب الشفاء را در بر دارد، و مطالعه کننده گمان میکند که فصولی از کتاب الشّفاء را گرد هم فراهم آورده اند، و شاید خود شیخ مباحث مبدأ و معاد را از آن کتاب بیرون آورده - و کتابی جداگانه ساخته است.

امّا کتاب الشفاء دائرة المعارف علوم عقلی است، و مهمترین تصنیف شیخ است که در شرق به پیش از شیخ و به بعد از او تا زمان حاضر کتابی بدین بسط و تفصیل حاوی اقسام فلسفهٔ نظری تصنیف نشده است، و کتاب درّه التاج هم درفارسی گرچه مباحث ریاضی آن بیشتر است و از حکمت عملی هم بی بهره نیست ولی در سایر مباحث بسیار مختصر - و بفلسفهٔ اشراق مایل است

ابوعبید درمقدّمهٔ کتاب الشّفاء گوید که شیخ در هر یك ازمباحث ریاضی مطالبی

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل

مالم يتشخص لم يوجد، بنابراین وچون وجود برای صحیح هی تشخص است لازم میآید که کلی طبیعی هم جدا از افراد خود موجود باشد، پس کلی طبیعی نیست بافراد و اشخاصی که مصداق او هستند مانند اب واحد نیست باباء بیست چنانکه رجل همدانی پنداشته و بلکه نیست آن بافراد ومصادیق خودهچون نیست آباء باباء است بدینگونه که با هرفرد یك کلی طبیعی بالعرض موجود است، وبعبارت دیگر از تعقل هرفردی همان معنی دریافته میشود که از تعقل فرد دیگرادراك میشود هچنانکه اگر هزار صفحه زیر ماشین چاپ بروند همه یك نقش میپذیرند و اگر یکی از آن صفحات را هزار بارتجدید طبع کنند، چیزی برنقش نخستین افزوده نمیشود، مگراینکه صفحهٔ زیر ماشین را عوض کنند

است و صدر المتألّهین که اتّحاد عاقل و معقول را حق میداسته تردید کرده است در اینکه آیا شیخ اسمطلب را در یافته و معتقد بوده است چنانکه از کتاب المبدأ والمعاد او مستفاد میشود ، یا آنرا منکر بوده و مردود میداسته است چنانکه سایر مصنّفات وی بر اسمطلب گواهی میدهد

نگارنده گوید که شیخ در آغاز کتاب المبدأ والمعاد گفته است که میخواهد در این کتاب حقیقت مذهب مشائیان را دربارهٔ مبدأ ومعاد آشکار کند ، و کلمهٔ حقیقت صریح است در اینکه وی پای بند ظواهر فلسفهٔ مشاء بوده است بعبارت دیگر درست است که شیخ طریقهٔ تصوّف (یعنی کشف حقیقت ازراه ریاضات وسیر وسلوك بارعایت شریعت) وطریقهٔ اشراق (یعنی رسیدن بحقیقت ازطریق عقل توأم باریاضت نفس بدون ملاحظهٔ شریعت) هردو را پسندیده میداند، ودرآخر اشارات و در نامه های خود با بوسعید ابوالخیر برصحّت طریقهٔ تصوّف ومقامات عارفان استدلال کرده ولی روش فلسفی وی روش مشائی یعنی استدلالی و عقلی محض است و از فلاسفهٔ پیشین ارسطو و از مفسرین سخنان وی اسکندر افرودیسی را بردیگران ترجیح می دهد

و اسمطلب دلیل نیست براینکه شیخ پیرو ارسطو بوده است ، بلکه چنانکه گذشت وی از شاگرد خود ابوعبید بپذیرفت که فلسفهٔ ارسطو را شرح کند ، واز یکایك مصنّفات ابن سینا استقلال فکری و طریقهٔ فلسفی وی پدیدار است ، ووی همواره ارسطو را در تعلیم شریك و همکار خویش شمرده است

مع الوصف این طفیل در رسالهٔ حیّ بن یقظان باینمطلب برخورده

ایراد کرده ـ ودر کتب فلسفه بنام برهان سلّمی معروف شده است[1]

و نیز مانند قضیّهٔ دهنیّه ـ واینکه اتّصاف ذات موضوع بوصف موضوع بالامکان نیست چنانکه فارابی گمان کرده ـ بلکه موضوع قضیّه می باید بوصف موضوع بفعل متّصف باشد نه بامکان و بنابراین قضایای ممکنهٔ عامّه ـ و ممکنهٔ خاصّه هیچیك عکس مستوی ندارند ـ و محققین بیشتر گفتهٔ شیخ را پذیرفته اند[2]

صدرالدین شیرازی درامور عامهٔ اسفار در مرحلهٔ دهم درعقل و معقول نخست گفتار شیخ دررد سخن فرفوریوس صوری ورأی اتّحاد عاقل ومعقول را از کتاب الشفا و کتاب الاشارات ایراد وردّ کرده است وسپس درآخر فصل هشتم اشاره کرده است باینکه شیخ در کتاب المبدا والمعاد در مقالهٔ اولی درفصل ششم که عنوانش اینست « فصل فی ان واجب الوجود معقول الذات وعقل الذات » اتّحاد عاقل ومعقول را پذیرفته و برآن دلیل آورده

---

۱ ـ شیخ این برهانرا بدینگونه از ایرادات برکنار کرده ـ که در تمام امتداد این دو ساق مثلث در هر فاصلهٔ معینی (مثلا در فاصلهٔ هر نیم متر) خطی مانند وتر (یا پلهٔ نردبان) دو ضلع مثلث را بهم وصل کند و فرض می کنیم که خط نخستین نیم مترباشد و خط دوم مثلا یك متر و سوم یك متر و نیم ـ و چهارم دو متر ـ و همچنین هر خطی که بالا تر است نیم متر از خط زیرین خود افزودن باشد الی غیرالنهایه بنا براین چون این خطوط بفعل موجود است ، و هر یك بر خط زیرین خود نیم متر فزونی دارد ، پس برنیم متراصل شمارهٔ هریك ازاین خطوط با نـ ماهی نیم مترافزوده شده ، و چون این خطوط بشمارهٔ نامتناهی بفعل موجود است ـ لازم می آید که بشمارهٔ این عدد نامتناهی مقدار نیم متر بر اصل افزوده شده ـ و نا متناهی باشد ـ در صورتی که میان دو ضلع مثلث محصور است و این خلاف فرض است .

۲ ـ حتی ملا سعد تفتازانی درمتن تهذیب المنطق و محشی آن ملا عبدالله یزدی (نگاه کنید بحاشیهٔ ملا عبدالله چاپ عبدالرحیم ص ۱۰۸) .

و نیز مانند تحقیقات وی درباب حرکت در مقولهٔ وضع و قیاسهای شرطی وغیر ذلك

۲ ـ تتمة صوان الحکمة چاپ محمد شفیع هندی که ترجمهٔ فارسی آنرا هم بچاپ رسانیده ، و از اصل عربی یك نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ آستان قدس و یك نسخهٔ عکسی در کتابخانهٔ وزارت معارف موجود است

۳ ـ نزهة الارواح شمس الدین محمد بن محمود شهر زوری که بقول دانشمند معظم آقای قزوینی مابین سنهٔ ٥٨٦ـ٦١١ ، تألیف شده ، وازاصل عربی و ترجمهٔ فارسی آن نسخ متعدد در ایران و اروپا موجود است ، و از هر یك دو نسخه تا کنون در تهران بنظر نگارنده رسیده که بالجمله یکی از دو نسخهٔ فارسی کتاب در بیست وهفتم جمادی الآخره سال ۱۰٤۳ کتابت شده بود ، شهر زوری کتاب تتمة صوان الحکمه را بدست داشته و بسیاری از تراجم حکمای ایرانی را عیناً از آنجا گرفته در یکی دو موضع از ابوالحسن بیهقی نام برده ،ولی غالباً مطالب را بخود نسبت داده است

٤ ـ عیون الانباء فی طبقات الاطباء تصنیف ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۲٤۸ ـ ۲۹۰ ـ ۲۹۱ ـ ۲۹۷ استطراداً (که از فهرست اعلام کتاب فوت شده) وج ۲ ص ۱ تا ۲۰ مستقلا ، ابن ابی اصیبعه رسالهٔ ابوعبید را تماماً نقل کرده واطلاعات مفید بدان الحاق نموده است ، ولی روایت او در تاریخ وفات شیخ غلط است ودر فهرست تصانیف شیخ نیز آنچه از ابوعبید قبلا نقل کرده دوباره مکرر کرده است وظاهراً بهمین جهت ناشر منطق المشرقیین (یعنی قسمت منطق از حکمت مشرقیهٔ ابن سینا) نیز در مقدّمهٔ کتاب (چاپ مصر ۱۳۲۸) گول خورده حتی حکمت مشرقیة را یکبار بنام «بعض الحکمة المشرقیة مجلده» همچنانکه در روایت ابوعبید آمده ذکر

است که شیخ برخی نظریات را از ارسطو نقل کرده که آن نظریات در مصنّفات و آثار ارسطو دیده نشده است ، و ازینجا پیدا میشود که وی بیان حقیقت را برهمه چیز ترجیح میداده ـ ولهذا برخی افکار و نظریات خویش را بارسطو نسبت داده تاهم از تعرض وحملات حسودان متظاهر ومتعصّبان جاهل برکنار ماند وهم مردم بسبب شهرت ارسطو آن سخنان را بهتر بپذیرند

و نیز بیهقی درتتمّة صوان الحکمه ذیل شرح حال شیخ گوید که در آغاز جوانی گاهی رسائل اخوان الصفا را مطالعه میکرده نگارنده گمان داشت که افکار اخوان الصفا درآثار ومصنّفات شیخ منعکس است، ازینرو رساله عشق وی را با رسالهٔ عشق اخوان الصفا بدقّت مقایسه کردم و بالنتیجه پیدا شد که مناسبتی میان ایندو رساله موجود نیست ، و این مطلب را درمقدّمه رسالهٔ عشق ابن سینا شرح داده ام

ونیز شیخ در کتاب الشفاء در مبحث الٓهیات درمقالهٔ هشتم گوید که این فصل را از مقالة الالف الصغری (که نخستین مقاله از مابعد الطبیعهٔ ارسطو است) باتعبیری نقل کرده ام

نگارنده این فصل را با آن مقاله از ترجمهٔ اسحق بن حنین باتفسیر یحیی بن عدی و با همین فصل از تفسیر مابعد الطبیعه ابن رشد مقابله و مقایسه کردم از مطالعه و مقایسه این سه کتاب با هم و ملاحظهٔ ایرادات ابن سینا بر کلام ارسطو و پاسخهای وی از آن ایرادات معلوم میشود که تاچه درجه ابن سینا در مطالبی که از ارسطو گرفته تصرّف کرده است[1]

---

۱ ـ از نیمهٔ صفحه ده تااینجا را از خط برمقدمهٔ سابق افزودم .

افزوده است

۱۲ ـ معجم‌البلدان دیل « بخارا » ح ۱ ص ۵۲۲ و او وفات شیخ را در شنبه ششم شعبان داسته ، و صحیح جمعهٔ آخر رمضان است

۱۳ ـ تاریخ گزیده چاپ عکسی ص ۸۰۲ـ۸۰۳ که در آنجا اشتباهاً نام شیخ عبدالله بن حسین نوشته شده است ، صاحب تاریخ گزیده شعر معروف حجة الحق ابوعلی سینا الخ و مباحثهٔ شیخ با یکصفر کتاب را ایراد کرده است

۱٤ ـ اواخر تاریخ ملل و نحل ابوالفتح شهرستانی (متوفی ۵٤۸) که آراء فلسفی ابن‌سینا را بطور خلاصه بخوبی ایراد کرده است ، این کتاب بفارسی هم ترجمه شده و نسخه آن نزد نگارنده موجود است

۱۵ ـ بحرالجواهر که در لغات طبی است چاپ سنگی ایران باب ـ الالف دیل عنوان « ابن‌سینا » و این هم مطلب تازه ندارد و وفات شیخ را درجمعهٔ اول رمضان داسته ، وگذشت که صحیح جمعه آخر رمضان است

۱٦ ـ خزانةالادب بغدادی ح ٤ ص ٤٦٦

۱۷ ـ تذکرة الشعراءِ دولتشاه سمرقندی چاپ لندن ۱۳۱۸ ص ۲٤ که گویند شیخ داس الرومی معروف بادیب ترك معتقد بوده وبر بعض اشعار مشکلهٔ او شرح نوشته است

و درص٤۹ گویند شیخ را حجة الحق گفته اند، وسر پدر او ابو عبدالله دانشمند وحکیم بوده است درخوارزم هفت سال درس گفتی واز آنجا بخرجان وری وبعد از آن بعراق عجم افتاد وبعد باوزیر عمادالدوله دیلمی شد ودر خطهٔ اصفهان بمرض اسهال در گذشت و این قطعه در حق ابوعلی سینا فاضلی نظم کرده است

کرده و بار دیگر بنام « الحکمة المشرقیة لاتوجد تاما » چنانکه ابن‌ابی‌اصیبعة خود درفهرست مفصلی که بدست داده آورده است ، وناشر کتاب مزبور خود ظاهراً سواد درستی نداشته و لهذا کتاب دانشنامه‌العلائی که در طبع کلمهٔ دانش مایه درعیون‌الانباء کمی از العلائی جدا افتاده بوده آنرا دو کتاب شمرده است

۵ ــ اخبار الحکماء جمال‌الدین قفطی باب‌الکنی زیر کنیهٔ «ابوعلی» و غیره ، این کتاب در عصر صفویه بفارسی ترجمه شده ، واز ترجمهٔ آن یك نسخه در کتابخانهٔ دانشکدهٔ معقول و منقول موجود است

۶ ــ مختصرالدول ابن‌العبری چاپ بیروت ص ۳۲۵ تا ۳۳۰ وغیرها

۷ ــ کامل ابن‌الاثیر سنهٔ ۴۲۸ که وفات شیخ را نوشته ، و او شیخ و علاءالدوله هردو را درجای دیگر بالحاد وزندقه متهم کرده ، ومدفن او را هم برخلاف مشهور در اصفهان دانسته و اطلاع درستی ازاحوال شیخ بدست نداشته است

۸ ــ تاریخ ابوالفداء چاپ اسلامبول ۱۲۸۰ حوادث سال ۴۲۸

۹ ــ تاریخ مرآة الجنان یافعی چاپ هند حوادث سال ۴۲۸ ، که او نیزهمان مطالب ابن خلکان را آورده وملاقات شیخ را باقابوس چنانکه درچهار مقاله است درست دانسته ، وچون مطالب کتاب‌الشفاء را بمطالعه در نیافته عصبانی شده و گفته است « لم اره الاحدیراً بقلب الماء قافاً »

۱۰ ــ شذرات‌الذهب چاپ مصر سال ۴۲۸

۱۱ ــ ابن خلکان باب «حسین» که او نیز شرح حال شیخ را عیناً از ابوالحسن بیهقی گرفته وبرخی اشعار شیخ و مطالبی از ابن‌الاثیر برآن

۲۲ ـ روضات الجنات باب « حسین » ص ۲۴۱ ـ ۲۴۳ ، و او ولادت شیخ را سال ۳۷۳ نوشته و این اشتباه ، و صحیح ۳۷۰ است

۲۳ـ محبوب‌القلوب اشکوری که در نیمهٔ مائهٔ یازدهم هجری تصنیف شده نسخهٔ خطی کتابخانه دانشکده معقول ورق آ ۲۱۷ استطراداً و ورق ۱۷۳ مستقلا ، واومطلبی علاوه برشهرزوری ندارد وفقط دو بیت منسوب بشیخ که دلالت برشرب خمرمیکند اروی نقل کرده ، سپس خودرا براین عمل سرزنش کرده است

۲۴ ـ طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۴۸

۲۵ ـ معجم المطبوعات چاپ مصر ج ۱ ص ۱۲۷ ـ ۱۳۳ که بیست و چهار کتاب و رسالهٔ تمام ، و قسمتی از کتاب‌الشفاء و عیون‌الحکمهٔ و دو قصیده شیخ که بطبع رسیده بوده است همه را باتاریخ وشمارهٔ چاپ وعدد صفحات ذکرکرده ، وشرح حال شیخ را درکتاب تاج‌التراجم ابن‌قطلوبغا نشان داده که نگارنده این مأخذ او را ندیده است

۲۶ ـ تاریخ فلاسفة الاسلام فی المشرق و المغرب تألیف محمد لطفی جمعه چاپ مصر ۱۳۴۵ ص ۵۳ ـ ۶۶ واینجا هم گاهی علی بجای ابوعلی آمده ، و برخی آراء شیخ را مصنف با آراء دیگران مقایسه کرده ، و اشتباهات علمی دارد ولی ازلحاظ تاریخی که مطالب آنرا غالباً ازابوعبید گرفته بد نیست

۲۷ـ شاهد صادق نسخهٔ خطی کتابخانه دانشکدهٔ معقول وغیرها فصل تاریخ حوادث سال ۴۲۸ ، و باز در باب چهارم فصل ۶۹ در مستی ، و در باب سوم فصل ۷۱ در هیأت و نجوم

حجه الحق ابوعلی سینا　　در شجع آمد ازعدم بوجود
درشصا کرد کسب جمله علوم　　در تکز کرد این جهان بدرود

ودر ص ٦١–٦٢ وص ٤٩٣ دو بیت از جامی آورده که شیخ وشفا و قانون اورا بنکوهیده است

۱۸ ـ مجمع الفصحاء جلد اول چاپ تهران ص ٦٨ ـ که ملاقات شیخ با قابوس را ذکر کرده و در نسب شیخ نام جد اوحسن بن سینارا درهر دو تألیف خود (این کتاب و ریاض العارفین) انداخته است ، گوید درری فخرالدوله برعزتش افزود　واینجا سنهٔ ٤٤٨ در وفات شیخ غلط است وپنج رباعی که نسبت بشیخ معروف و درالسنه مشهور است نقل کرده است

۱۹ ـ ریاض العارفین چاپ تهران ۱۳۱٦ چاپ دوّم روضهٔ دوّم ص ۲۷۲-۲۷۳
دراینجا نیز مطلب مجمع الفصحاء ملاقات شیخ باابوسعید ابوالخیر وسخن هریك دربارهٔ دیگری را آورده ووفات شیخ را ٤٢٧ نوشته و تصریح کرده که شیخ درهمدان وفات یافته است وهمان پنج رباعی سابق را باضافه

تاباده عشق در قدح ریخته اند　　وندر پی عشق عاشق انگیخته اند
با جان و روان بوعلی مهرعلی　　چون شیروشکر بهم بر آمیخته اند

ایراد کرده است

۲۰ ـ کشف الظنون که قریب هفتاد کتاب از تصنیف شیخ را نام برده است

۲۱ـ مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری مجلس هفتم ، که دراینجا نیز ملاقات شیخ با قابوس و برخی امور دیگر مذکور است ، معذلك مطالب مفید دارد ، وعلی الخصوص بر تشیع شیخ ادلهٔ قوی از بطون مصنفات او آورده است

و نیز رجوع کنید بروضة الصفا ، و حبیب السیر ، و علی الخصوص حواشی چهار مقاله چاپ لیدن در مواضع عدیده که مطالب تاریخی مفید دارد ، و آداب اللغة جرجی زیدان و فهرست کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر و سایر کتابخانه ها وغیرها

اما از تاریخ تألیف رسالهٔ ما نحن فیه همین قدر معلوم میشود که این رساله هم مانند سایر رسائل فارسی ابن‌سینا بخواهش علاءالدولهٔ کاکویه تصنیف شده ، وچون شیخ بعد از فوت شمس‌الدوله (حدود ۴۱۲ ظاهراً) باصفهان رفته و بعلاءالدوله پیوسته است مسلم است‌که تصنیف این رساله نیز از مسافرت او باصفهان (یعنی از سال ۴۱۲) مؤخر بوده است

مأخذ تصحیح این چاپ رساله چهار نسخه است بدین قرار

۱ ــ نسخه « آ » وآن بارده ورق است درمجموعهٔ شانزده رساله جزو کتب اهدائی نگارنده بدانشگاه طهران کــه از ورق « آ » ۶۵ مجموعه شروع و در ورق « ب » ۷۵ ختم میشود ، و این مجموعه بسال ۱۰۶۱ در صفحات هجده سطری کتابت شده ، و گرچه کاتب نسخه بی سواد بوده و آن را زیاد تحریف کرده ، ولی ظاهراً از روی نسخهٔ معتبری کتابت‌شده ، واز سه نسخهٔ دیگر معتبر تر است

۲ ــ نسخهٔ « ب » که چون دسترسی بدان نداشتیم و مطمئن بودیم که بدقت درچاپ سابق ازآن استفاده شده ــ دراین چاپ بادقت کامل از روی چاپ سابق استفاده شد

۳ ــ نسخهٔ « ج » متعلق بکتابخانهٔ ملّی ملك که بقطع ربعی کوچك دریك مجلّد جداگانه است

۲۸ ـ جنگ نمرهٔ ۲۹۱٤ در کتابخانه دانشکده باب ۱۱ ورق ۱۱ .

۲۹ـ محاضرات الفلسفة العربيه للأستاد کوت دی حلازر السنة الدراسية ۱۹۱۹ ـ ۱۹۲۰ چاپ مطبعة الهلال که اینهم گرچه بی غلط نیست ولی معدلك از شرح حالی که سایر اساتید مصر نوشته‌اند مفصلتر و بهتر است .

۳۰ ـ الاعلام چاپ مصر ۲۵۱ ـ ۲۵۲

۳۱ ـ صناجة الطرب چاپ بیروت ۳۹۵ـ۳۹۶ و در اینجا عبدالله النائلی غلط و صحیح ابوعبدالله است ، وربدة الصحائف چاپ بیروت ص ۱۹۹ ، و در اینجا نوشته است کتاب المقتضیات را ابن سینا از هشت کتاب طبیعی ارسطو فراهم کرده بوده ، ومأخذ اورا ندانستم ولی این سخن با نام کتاب که «مقتضیات الکتب السبعه» میباشد منافات دارد ، و در کشف الظنون هم نام کتاب بغلط « مقتضیات الکبری السبعه » چاپ شده است ، و باز در همین کتاب ص ۲۱۹

۳۲ ـ دائرة المعارف بستانی چاپ مصر ج ۱ ذیل عنوان «ابن سینا» .

۳۳ ـ دائرة المعارف فرید بك وجدی ج ۵ باب السین

۳٤ ـ دائرة المعارف اسلام بانگلیسی ج ۲ ص ٤۱۹ ، و ترجمهٔ عربی همین کتاب که از چاپ خارج شده است

۳۵ ـ تاریخ الفلسفه حنا اسعد فهمی چاپ مصر ص ۱۵۷ ـ ۱٦۰ ،

۳٦ ـ یك رساله جداگانه دربارهٔ تشیّع شیخ تألیف علی بن فضل‌الله الجیلانی الفومنی الزاهدی که بسال ۱۰٦۲ تألیف شده واز آن در تهران نسخ متعدّد بنظر نگارنده رسیده ، و تقریباً شرحی است بر مقاله دهم (یعنی آخرین مقاله) از الهیات کتاب الشفاء .

رگشناسی

تصنیف

دانشمند بزرگ ایرانی

شیخ الرئیس ابو علی سینا

٤ ـ نسخهٔ « د » جزو کتب اهدائی جناب آقای سید محمد صادق طباطبائی بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی که در یك مجموعه رسائل است بقطع وزیری وسط.

پس ازمقابله وضبط اختلافات چهار نسخهٔ سابق الذکر نسخهٔ پنجمی تهیه شده ودرمتن بچاپ رسیده است. جمله یا کلمهٔ که تنها درنسخهٔ « آ » بوده میان دوهلال ( ) قرار داده شده وآنچه مخصوص نسخهٔ «ب» بوده میان دوقلاب [ ] جا گرفته وآنچه مخصوص نسخهٔ «ج» است میان گیومه«» ومختصات نسخهٔ « د » میان دوستاره ☆ ☆ گذارده شده است. مگراینکه بخلاف این در ذیل اشاره شده باشد

ارقام متن باختلاف قراءآت مربوط میشود و از قرائن پیدا است که مورداختلاف چیست واگرقرینه باشد جلومورد اختلاف قراءآت ستاره گذارده شده یاکلمهٔ ماقبل آن در ذیل تکرار شده است انتهی ما اردناه والحمدلله علی الاتمام بتاریخ فروردین ماه ۱۳۳۰ هجری شمسی واناالعبد محمدالحسینی المشکوه

پیش گرفتم، و[1] باندازهٔ طاقت ـ و دانش خویش[2] این کتابرا « [تصنیف کردم] » [و] بفرمان پارسی[3] چنانکه فرمان بود، و بر[4] توفیق ایزد « [جلّ جلاله] » معونت[5] کردم، و از وی[6] یاری خواستم[7]، امیدوارم که بدولت چنین (خداوند) توفیق « (و) » یاری یابم

فصل ٭ اول ٭ [8]

اندر (همه) اصلهای او [9]

(باول) باید دانست ـ که آفریدگار (ما) ، [عزّ ـ و علا] » که حکمت[10] وی داند، و مردانش خویشانرا از آن اندکی آگاهی داده‌است، چهار گوهر اصل (که) اندرین عالم ؛ « اکر » ٭ زبر آسمانست بیافرید[11]

یکی آتش .

و یکی هوا

۱ ـ پیش رفتم ـ آ

۲ ـ دانش و ـ آ ـ دانش خویش و ـ ب

۳ ـ فارسی ـ آ

٤ ـ چنانچه فرمود و ـ ب ـ چنانکه فرمود و ـ ح

٥ ـ مقول ـ آ

٦ ـ از روی ـ آ .

۷ ـ خواستم و ـ ب

۸ ـ از آغاز کتاب تا اینجا نسخهٔ « د » چنین است : « بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله حق حمده والصلوة علی نبیه محمد وآله اجمعین این مقالتست در تصنیف خواجهٔ رئیس ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا رحمه‌الله علیه فصل اول » الخ

۹ ـ اصلها که ـ آ ، ـ اصلهاء او ـ ح ـ د

۱۰ ـ بآن حکمت که ـ ب ـ ح

۱۱ ـ آفریده ـ ب

یکی **تن**، ـ که وی را بتازی بدن خوانند، ـ وجسد[1] « (و) »
دیگر[2] **جان**، ـ که او را[3] روح خوانند[4]، وسیوم[5] **روان**، ـ که او
را[6] نفس خوانند[4]

جسد کثیف است ـ و روح لطیف[7]، ونفس چیزی است بیرون از سه
گوهرها[8]، ـ ولطیفی وی ـ جز[9] لطیفی روح است[10]، ـ که معنی لطیفی
روح تنک[11] است ـ وباریك[12] گوهری، وروشن سرشتی، ـ چنانکه
هوای روشن

ولطیفی « [نفس] » دیگر است ـ که اندرین تنکی[13] بکار نیاید،
ومانند[14] است ـ بلطیفی سخن، ـ ولطیفی معنی

وآفریدگار[15] تن را از اندامها ساخت، و اندامها را[16] از کثافت

---

۱ ـ که اورا جسد خوانند وبدن گویند ، ـ ب ـ ح ـ که اورا بدن وجسد خوانند ـ د
۲ ـ دیگری را ـ د
۳ ـ وی را ـ آ
٤ ـ گویند ـ ب ـ ح
٥ ـ ودیگر ـ ب ـ و سه دیگر ـ ح
٦ ـ بی ؛ که او را ـ آ .
۷ ـ لطیف است ـ آ .
۸ ـ ازین سه گوهرها ـ آ ـ از این گوهر را ـ ب ، ـ این گوهرها ـ ح ـ د ،
۹ ـ وی نه چون ـ ب ـ ح
۱۰ ـ بی است ـ آ
۱۱ ـ تنکی ـ د ـ ط .
۱۲ ـ باریات (ـ کذا) ـ آ
۱۳ ـ تحلی ـ ب ، ـ کی اندر بخشکی ـ ح ـ د
۱٤ ـ مانده ـ ح
۱۵ ـ آفریدگارا ـ آ ،
۱٦ ـ بی ؛ را ـ آ ـ د

و یکی آب

و یکی خاك[1] .

تاازایشان یکما بیشی آمیرش[2] چیزهای دیگر[3] - آفریند ، چون ابر - و باران ، (و) « [چون] » سنگ - و گوهر ، - که گداختن پذیرد ، و[4] گوهر رویسده - و گوهر شناسنده بحس[5] ، و گوهرمردم هریکی راوری دیگر از این[6] چهار گوهر اصل[7] - و آمیرش دیگر[8] گونه

و آتش را[9] گرم آفرید ، و ازخشکی بهره داد

و هوا را ترآفرید ☆ (و گداخته) ☆ و ار گرمی بهره داد

و آب را سرد آفرید - و ارتری بهره داد

و خاك (و) زمین را خشك آفرید ، و ار سردی بهره داد

« [و] » معتدل « [تر] » آمیرشی ار این چهار آن مردم بود[10] ، و مردم را ار گرد آمدن[11] سه چیر آفرید

---

۱ - یکی خاك ویکی آب - ب - ح

۲ - ی ، « آمیرشی » - ب ، - ی « کما بیش آمیرشی » - آ

۳ - دیگر را - د

٤ - ی ، و - ح - د

٥ - بحس - آ ، - ح

٦ - آن - آ .

۷ - ی ، اصل - د .

۸ - دگر - ب - ح .

۹ - ی ، را - ب .

۱۰ - آمیرش ارایں جهان این مردم آفرید - ب - ح .

۱۱ - ار گرداندن - ح

وحـانرا نیر ار لطیفی این[1] حلطها آفرید[2] ، هرحـایی را وزنی و آمیزشی[3] دیـگر ورایش[4] و پرورش اصل حان اندردل است، وحایـگاهش[5] دل ــ و شریانهاست[6] و ار دل نمیانجی شریانها باندامهای دیـگر شود[7] ، نحست باندامهـای[8] رئیس ☆ [شود] ☆ چون مغر ، و چون[9] حـگر ، « [و] » چون اندامهاء منی ، و ار آنجا بدیـگر اندامها شود ، و بهر حای طبع روح دیـگر « [کونه] » شود ، تا اندر دل ☆ (بود) ☆ نعایت گرمی[10] بود ، وطبع آتش ــ ولطافت[11] صعرا نروی علبه[12] دارد، پس آن بهرهٔ که اروی[13] بمغرشود ـ تامغز بدو[14] زنده باشد، وفعلهای حویش بکنند[15] سرد تر ــ وترترشود ، واندرآمیزش وی[16] لطافت آبی-

---

۱ - ن : این - آ
۲ - آفرید و - آ - ح
۳ - آمیزش - ب
٤ - ن ، ورایش - آ ، - ولایش - ب - ح
٥ - حانها کاهشتین - آ
٦ - ن ؛ است - ب - د
۷ - می شود - ح
۸ - ن ؛ ی دیگر شود نحست باندامهای - آ
۹ - ن ؛ چون - آ
۱۰ - گرمی گرم - ب
۱۱ - آتش دارد وطبعت - ب ، - آتش دارد ولطافت - ح
۱۲ - علت - ح
۱۳ - ارو - آ
١٤ - بوی - د
۱٥ - حود کند - ب ، - خود بکنند - ح
۱٦ - او - آ - ب .

خلطها[1] و اما روح را[2] ازلطافت و بخار اخلاط[3] آفرید .

و خلطها چهارند[4] ، یکی **خون پاکیزه** – چون[5] اصل ، و دیگر **بلغم** – که نیم خونست ، وخون نارسیده است وسیم **صفرا** – که کفك خون است[6] وچهارم **سودا** – که دردی و ثفل[7] خون است

[و] این چهاررا[8] ازآن چهار[9] گوهر بنشین آفرید[10] . بآمیزشها و ورنهای مختلف

باز ازین چهارهم[11] بآمیزشها – وورنهای[12] مختلف اندامهای[12] مختلف آفرید ، یکی‌را خون بیشتر چون **گوشت** و یکی را سودا بیشتر چون **استخوان** و یکی را بلغم بیشتر چون **مغز** . ویکی را صفرا[13] بیشتر چون **شش**

---

۱ – اخلاط آفرید – ب – د – خلطها آفرید – ح
۲ – روح از لطافت – ب – ح
۳ – بی ، اخلاط – آ
٤ – چهار است – ب – ح
٥ – خون – آ – ح
٦ – بی ، وخون نارسده است وسیم صفرا که کفك خون است – آ
۷ – و چهارم که درد و ثفل – آ – الثفل بالضم والثافل ما استقر تحت الشیء من کدرة – قاموس
۸ – بی ، را – آ – ب
۹ – چهارا ازان چهار را ازان چهار – ح
۱۰ – آفریده است – ب – ح
۱۱ – چهارم – آ
۱۲ – بی ، ی – ح .
۱۳ – سودا – ح .

و[1] تن بغایت کثیفی[2]

وقوتهای نفس چون قوّة حس[3] ، ـ و قوّة جنبش [4] ، ـ و دیگر قوّتها ، بمیانجی[5] روح بهمه اندامها رسد[6]

و **علم رگ** ـ که علم نبض[7] خوانند ، علم حال روح است ، و [8] **علم آب** ـ که علم تفسره خوانند ، علم حال خلطهاست ، و بیشتر دلیل بودن نبض[9] برحال دل است ، زیرا که دل[10] جایگاه (زایش) روح است وبیشتر دلیل بودن آب برحال[11] جگر است ، زیرا که جگر جایگاه زایش خلطهاست[12]

فصل دوم[13]

اگر تن[14] حیوان چنان بودی که اروی چیزی جدا نشدی، ومتحلّل

---

۱ ـ پاك و ـ ب ، ـ پاك وبمان ـ ح ـ د

۲ ـ کثیف ـ ب ـ د

۳ ـ قوتهای حس ـ ب ، قوّتهای حس بود ـ ح

٤ ـ جنبش بود ـ ح

۵ ـ میانجی ـ ح .

٦ ـ برسد ـ ب ـ ح

۷ ـ علم نبض که رگ ـ آ

۸ ـ است اورا ـ آ

۹ ـ نبض ـ آ

۱۰ ـ بی : دل ـ د

۱۱ ـ بیشتر بیشتر دلیل بودن آب وحال ـ آ ، ـ بیشتر دلیل بودن تفسره بر ـ ب ـ ح

۱۲ ـ وجگر جایگاه دانش خلط است ـ ب ، ـ جگر جایگاه زایش خلط است ـ ح

۱۳ ـ بی دوم ـ ب ـ ح ، ـ دیگر ـ آ .

۱٤ ـ بی : تن ـ ب ، این ـ ح ـ د .

و بخار بلغم بیشتر افتد و آن بهره که بجگر شود - تا جگر بوی زنده باشد[1] ، و فعلهای خویش بکند ، نرم تر - و گرم تر - و بحس ترتر[2] شود و اندر آمیزش او[3] لطافت هوا - و بخار خون بیشتر شود

و بالجمله[4] روحهای اصلی چهار اند[5]

یکی[6] **روح حیوانی** که اندر دل بود ، و[7] وی اصل همه روحهاست و[8] دیگر **روح نفسانی** - بلفظ پزشکان[9] - که اندر مغز بوده و[8] سیّم **روح طبیعی**[10] - بلفظ پزشکان[11] که[12] اندر جگر بود[13] چهارم **روح تولید** - یعنی زایش - که اندر خایه[14] بود

و این چهار[15] روحها میانجیها اند[16] میان نفس بغایت پاکی

1 - شود - ب - ح

2 - بکند نرم و گرم تر - آ ، - کند نرم تر و گرم تر و بحس تر تر - ب ، - بکند نرم و گرم تر شود و بحس تری تر - ح ، - بکند نرم گرمی تر و بیش تری تر - د

3 - وی - ح - د

4 - بجمله - ب - ح

5 - چهار است - ب - ح

6 - بی : یکی - د

7 - شود و - آ ، - بود که - ب - ح .

8 - بی : و - د .

9 - پزشکان - آ ، - بجشکان - ب - د ، - بجشکان - ح

10 - طبیعی که - آ

11 - بجشکان - ح - د .

12 - بی که - د .

13 - شود - آ ، - بود و - ح .

14 - خانه - آ - ح .

15 - بی : چهار - ح - د

16 - است - ب - ح .

تواند بودن ، و هرروز[1] غذای حیوانی بسیار باید[2]

حوانش ـ آنست که این غذا که از بیرون بحیوان رسد[3] ، ـ به همه بکار شود ، و غذای[4] حقیقی گردد ، ـ که همه بیشتر ثقل شود[5] ، و فضله گردد ، ـ و از آنجا بتن[6] اندکی شود ، و این غذا که از بلغم آید[7] آن بود که[8] بلغم بجمله غذا گردد[9]

پس این شمار با آن[10] شمار راست نیاید ، پس تن ِ حیوانرا الا ایچنین حال ـ غذا نباید ـ تا بدل پالایش شود ، یا کثافتِ تن[11] . روح ـ که[12] لطیف است و جنبنده[13] «[است]» اولی‌تر «[آنست]» ـ که پالایش و تحلّل وی[14] بیشتر و زودتر بود ، و ☆(غذا)☆ پیوسته‌تر و زودتر یابد[15] ،

---

۱ ـ هرروزی ـ ب

۲ ـ با ـ آ ، ـ بود ـ ب

۳ ـ از بیرو برسد ـ ب ، ـ ازبیرون رسد ـ ح

٤ ـ غذا ، ـ آ ـ ح

۵ ـ گردد ـ ح ،

٦ ـ ن ، گردد و از آنجا ـ ب ، پس و ازآنجا ـ ح

۷ ـ یابد ـ آ

۸ ـ ن ، که ـ ح

۹ ـ جمله غذا شود ـ آ

۱۰ ـ بآن ـ ب ـ ح

۱۱ ـ چنین حال غذامی باید تابدل بالایش بود یا کثافت ن ـ آ ، ـ الا ایچنین حال غذای می‌باید تابدل پالایش شود یا کثافت آن ـ ب ، ـ الا بچنین حال غذا می باید تابدل پالایش شود یا کثافت واین ـ ح ، ـ که الا بچنین حال غذا نباید تابدل پالایش بود یا کثافتِ تن ـ د

۱۲ ـ ن ، که ـ ح

۱۳ ـ چنین ـ آ

۱٤ ـ ن ، وی ـ آ

۱۵ ـ باید ـ ح

نگشتی - وبپالودی پالودنی دیداری وبادیداری حیوان‌را [1] غذا بایستی که غذا بدل [2] آن است که از وی همی پالاید ، و هرگـاه [3] که اتّفاق افتد که کم پالاید [4] یا از کمی گرما ، یا از کمی حرکت خاصّه [5] ، یا سختی پوست چنانکه مار [6] بزمستان غذا نیابد ، و هرگه [7] که اندر تن حیوانی بلغم بسیار گرد آید از پس بار خوردن [8] ـ و زیانش نکند از قوّت طبع ، وی [9] بزمستانای اندر سوراخ بکمی [10] حرکت بزید بی غذا از بیرون ، زیرا که باندرون تن [11] غذا دارد ، ـ که این بلغم پخته شود ، ـ وخون گردد [12]

وا گرکسی [13] گوید که پیدابودکه [14] اندرتن‌حیوانی بلغم چند [15]

---

۱ ـ وبپالودی پالودنی دیداری وبا دیداری چون از ـ آ ، ـ وبپالودی پالودنی مدار حیوان را ـ ب ، وبپالودی پالودنی ومداری حیوان را ـ ح

۲ ـ بدن ـ ح

۳ ـ می پالاید وهرگاه ـ آ ـ همی پالاید وهرگه ـ ب ـ ح ، ـ بپالاید وهرگاه ـ د

٤ ـ پالایا ـ ح

۵ ـ بی : خاصه ـ د

٦ ـ همچون حال مار ـ ب ـ د

۷ ـ غذا کمتر یابد وهرگاه ـ ب

۸ ـ بلغم بسیارگـرد از بسیار خوردن ـ آ ، ـ بلغم بسیار گرد آید از پس خوردن ـ ب ـ ح ، ـ بلغم فرو آید ازپس خوردن ـ د

۹ ـ که ـ ب

۱۰ ـ از ـ ب

۱۱ ـ تن در ـ ح ،

۱۲ ـ شود ـ آ ـ د

۱۳ ـ می کسی ـ آ

۱٤ ـ بی : که ـ آ

۱۵ ـ بی : چند ـ د ـ چقدر بلقم ـ آ .

و[1] همچنانکه آب مرغدای[2] تن را اندرتن براند[3] و فضلهارا[4] ازتن بشویاند[5] و بیرون برد، هوا غذاء جانرا از بیرون ـ و اندرون بجان رساند[6]، وفضلها را[7] از جان بیرون کند

وهمچنانکه آهنگر[8] هوارا «[بگشادن دم]» وگسترانیدنش باندرون دم[9] کشد، و بسته[10] کردن ـ وفراهم آوردن بیرون کندش، «[دل]» وشریانها بحرکت گستریدن که انبساط خوانند هوارا اندرون کشد ـ وهواءِ خنکی را[11] ازبیرون، ـ وبخارغدای روح ـ ازاندرون[12] بروح رساند، وبحرکت[13] بهم اندرآمدن ـ که انقباض[14] خوانند، وفضلهٔ بخار[15] دودی را ازروح جدا کند، ـ تا سلامت روح[16] بود، واین دوجنبش را

۱ ـ بی و ـ آ ، بسته ومعتدل دارد و ـ ح ـ معتدل دارد وبسته دارد و ـ د

۲ ـ مرغزار ـ آ

۳ ـ برویاند ـ آ ، ـ براند ـ د

٤ ـ بی ؛ را ـ آ ـ ب

۵ ـ بشوید ـ ب ـ ح ـ د

٦ ـ رسد ـ آ

۷ ـ بی ؛ را ـ ح

۸ ـ دمی ـ ب ـ ح .

۹ ـ اندرون دم ـ آ ـ ح ، باندرون در ـ ب ـ همچنانکه آهنگر دم را بگشاید وباز کند هوا براندرون دم اندر کشد وهرگاه که فراهم آرد هوا بیرون کند ـ (ذخیرهٔ خوارزمشاهی ـ کتاب دوم ـ گفتار سوم ـ باب دوم)

۱۰ ـ و بسته ـ آ

۱۱ ـ بی ؛ را ـ آ ـ خشکی را ـ ح

۱۲ ـ بی ؛ از اندرون ـ آ ـ د ، ـ از اندورون ـ ح

۱۳ ـ بحرکت آن ـ ب ـ ح .

۱٤ ـ که از انقباض ـ ح

۱۵ ـ بخاری ـ ب

۱٦ ـ روح بسلامت ـ ب ـ ح ـ ط

و ناصوری وی بیشتر[1] بود

و هر گاه [2] غذا آمد از بیرون [3]، فضله و ثقل‌را [4] حاجت بدفع ــ و جدا[5] کردن افتاد، و فضله، روح لطیفِ گرمِ بخاری[6] دودی بود، باید که اورا[7] از روح دور کرده آید، ــ ساعت بساعت، ــ که روح نازکست، ــ آن [8] صبوری نتواند کردن [9] بآمیزش بد، و بلید او فضلهٔ خویش پس باید[10] که زود جدا شود

در روح را سببی[11] دیگراست ــ که اوخوشان ــ و افروزان است[12] اندردل ــ و شریانها، اگر هوای سرد بدو[13] برسد، ــ از اعتدال اندر گذرد[14] و متحلل شود پس هوای سرد اورا معتدل ــ و بسته دارد

---

۱ ــ بی ؛ وی ــ د ، ــ ناصوری کمتر ــ آ

۲ ــ وهرکجا ــ آ ــ د ، هر گاه که ــ ح

۳ ــ بیرون و ــ ح

٤ ــ ثقل و ــ آ ــ د

۵ ــ و دعا ــ آ .

٦ ــ بی ؛ لطیف گرم ــ ب ــ ح ، ــ لطیف گرم بخار ــ د

۷ ــ بی را ــ ب ــ ح

۸ ــ نازکست و ــ ب ــ ح

۹ ــ بی کردن ــ آ .

۱۰ ــ بآمیزش بد وپلید ازفضله خویش باید ــ آ ، ــ وآمیزش بد وبد ازفضلهٔ خویش پس باید ــ ب ، ــ وآمیزش بد و بد ازفضلهٔ خویش پس ماند ــ ح ، ــ بآمیزش بد و پلید وفضلهٔ خویش که تن کند بآمیزش بد وپلید از فضله خویش پس باید ــ د

۱۱ ــ سبب ــ ب ــ د

۱۲ ــ وی چون ستاره افروزان‌است ــ ب ــ ح ، ــ وی چون آتش افروز وتست ــ د

۱۳ ــ بوی ــ ح .

۱٤ ــ بی ؛ د ــ ح ، ــ گردد ــ د

حال روح ، وحال روح مختلف همی گردد ، سبب اختلاف حال[1] بدن ، ـ وحال نفس ، و ازین قبیل این حرکت ـ واین سکون علامت میشوند[2] حالهای دیگر را

فصل سیم

دل بمثل چون شریان همه تن است ، و شریان بمثل چون دل [3] یکی [از] اندام است ، و همچنانکه آن روح را [4] که اندر دل است ، حاجت است[5] ☆ (بدم زدن ازره[6] شش همچنان بیرمراح[7] روح‌را که اندرشریان است حاجت است) ☆ بدم زدن [8] وهوا کشیدن [9] از راه مسامها[10] و[11] هرپارهٔ از[12] شریان بطبع خویش می‌جنبد[13] ـ این دوحرکت

---

۱ ـ ب سبب اختلاف حال روح وحال‌روح مختلف همی گردد ـ آ ، ـ اختلاف‌روح مختلف همی گردد سبب اختلاف ـ ب ، ـ اختلاف حال روح مختلف می گردد سبب اختلاف ـ ج ، ـ اختلاف حال روح وحال روح مختلف شود بسبب اختلاف ـ د

۲ ـ می‌شود و ـ ج ، ـ شوند ـ د

۳ ـ ب ؛ چون دل ـ ب ـ ج

۴ ـ ب ؛ را ـ آ ـ ب ـ ج

۵ ـ حاجتش ـ ب ـ ج

۶ ـ راه ـ د

۷ ـ مران ـ د

۸ ـ ب ؛ زدن ـ د

۹ ـ کشیدن میباشد ـ ب ـ ج

۱۰ ـ مشامها ـ آ

۱۱ ـ ب ؛ و ـ ب ـ ج

۱۲ ـ باری که ـ ب ، ـ باری که آن ـ ج

۱۳ ـ می جنبد و ـ آ

با[1] دو سکون ـ که اندر میان ایشان است نبض خوانند چنانکه پدید کرده آید سپس تر[2]

و دم زدن مانندهٔ دامن[3] زدن نبض است، وشش ـ خریطهٔ هواست،[4] بهمسایگی دل هوا را اندر[5] شش آورد ـ تا دل می ستاند از وی، و می دهد فضله ـ بوی،[6] چون هوا اندر شش گرم شود،[7] و فضلهٔ بخار[8] دودی بسیار گرد آید[9] اندروی (پلید) شود، و بیش بکار نباید، آن هوا را بیرون کند، وهوای دیگر بستاند تا آخرعمر[10] و هردم زدنی را چند[11] نبض بود، چندان ـ که آن هوا از کار بشود ـ ودیگر دم[12] باید زدن

پس حال این حرکت ـ واین سکون[13] مختلف میشود[14] بسبب اختلاف

---

۱ ـ بی: جنبش را ـ آ، ـ جنبش را باابن ـ ح
۲ ـ پدید آید کرد اندر پس تر ـ آ
۳ ـ بی: دامن ـ ح ـ د، ـ دم زدن باشد (ط: مانند) ب
٤ ـ است که ـ ب
٥ ـ دل چنانکه هوارا در ـ ح.
٦ ـ از وی ستاند وفضله بوی میدهد ـ ب، ـ از وی می‌ستاند وفضله بوی میدهد ـ ح ـ ط
۷ ـ گردد ـ ح
۸ ـ بخاری ـ ب
۹ ـ گردد ب ـ ح، ـ گرداند ـ د.
۱۰ ـ بی: عمر ـ آ، ـ تازه عمر ـ ب ـ ح
۱۱ ـ یکی ـ ب ـ ح
۱۲ ـ بشود ودیگر د ـ آ
۱۳ ـ سکون که ـ ب ـ ح
۱٤ ـ شوند ـ آ

دلیل برین[1] آن است ـ که کسی بود ـ که ویرا[2] اندامی چون دستی مثلاً تنش گیرد و [3] گرمیش زیادة شود سبب دمّل[4] مثلاً، یا آفتی دیگر واین[5] شریان که بهمسایگی آن دمل بود و [6] اندرآن دست که[7] تنش [8] افروده باشد، سرتر، ـ و بیشتر[9] بشمار حرکت کند، ازدل[10]، وشریانها[ی] دیگر که ایشانرا[11] آن حالها[12] بیفتاده است[13]، واگر تسع[14] دل بودی همیشه چون [15] حرکتِ دل بودی، یا کم یا بیشترک بود

و[16] ایزد تعالی شریانها [17] را دوطبقه آفرید الاّ یك شریان راستی را [18] ☆ (و اما رگهای باجنبنده را یك طبقه آفرید) ☆ الاّ یك رگ

١ ـ بی : برین ـ ب ـ د ، ـ بر ـ ح
٢ ـ او را ـ ب ـ ح ـ د
٣ ـ پیش گیرد و ـ ب ـ پیش گیرد ـ ح
٤ ـ گرد سبب دملی ـ ب ـ ح ، ـ شود سبب دملی ـ د
٥ ـ وآن ـ ب ـ ح ـ آن ـ د
٦ ـ بهمسایگی آن دمل و ـ آ ، ـ بهمسایگی دمل بود ـ ب ـ د ، ـ همسایگی دمل بود ـ ح .
٧ ـ بی : که ـ آ ، ـ د ، ـ ح
٨ ـ بیش ـ ح
٩ ـ تیز و بیشتر ـ آ ، ـ تیزتر و ـ ب ـ ح ـ د
١٠ ـ وشتاب حرکت بیشتر از دل ـ د
١١ ـ آنرا ـ ب ـ ح
١٢ ـ حال ـ د
١٣ ـ افتاده است ـ آ ، ـ بیفتاده باشد ـ ب ـ ح ، ـ بود ـ د
١٤ ـ متبع ـ آ
١٥ ـ حس ـ آ
١٦ ـ تیزتری و ـ ب ، ـ بیزتری ـ ح ، ـ تیزی تر و ـ د
١٧ ـ این شریانها را ـ ب ـ ح
١٨ ـ بی : الایك شریان راستی را ـ ب ـ ح ، الایك شریانرا سبی را ـ د

انبساط ـ وانقباض ، چنانکه دل همی‌جنبد [1] وی نیز همی جنبد [2] هم‌آن عرض را

و پزشکان پیشین [3] ـ که سکو ندانسته اند . پنداشته اند [4] ـ که حرکت نبض برسبیل مد و جزراست ، یعنی که گاه [5] دل خون و روح را همچون [6] مد بشریانها فرستد تاشریان [7] برخیزد و بجنبد ، و گاه بخویشتن کشد ـ تا شریان [8] تهی شود ـ و بیارامد ، وحرکت رگ [9] سبب‌آن حرکت [10] مداست ـ که بوی‌می‌آید ، نه [11] ازخودی‌خویش

و نه چنین است‌که ایشان میگویند ، ـکه رگ خود [12] حرکت انبساط کند ـ و انقباض ، ـ بخودی خویش و خون و روح را از دل ، و هوارا از مسام بخود کشد ، و از خویشتن [13] فضله بیرون کند

۱ ـ می جنبد ـ د
۲ ـ « انقباض دل » می جنباند و ـ آ
۳ ـ عرض را وپزشکان پیشتر ـ ب عرضر وپزشکان پیشر ـ ج .
٤ ـ نی : اند ـ آ
٥ ـ گاهی ـ ب ـ ج
٦ ـ نی : را ـ آ ، ـ را چون ـ ب ـ ج .
۷ ـ شریانها ـ ب
۸ ـ شریانها ـ د
۹ ـ نی : رگ ـ ب ـ ج
۱۰ ـ حرکت‌آن ـ ب ـ ج ـ د
۱۱ ـ نی : نه ـ آ.
۱۲ ـ نی : خود ـ ب ـ ج
۱۳ ـ خویش و خون و روح و هوا را ازدل وهوا را ازمسام بخود کند واز ـ آ ، ـ خوش وچون روح هوا را ازدل واز مسام بخود کشد واز خویشتن ـ ب ، ـ خویش وخون روح هوا را از دل و هوا را از مسام بخود کشد و از خویشتن ـ ج ، ـ خون وروح ازدل وازمسام بخود کشد واز ـ د

حدّی و ار آنحا بحدید [1] سوی حدّی [2] دیگر، مگر در میان باید ـ که بایستد، وسکون آورد، هرچند که کسانی [3] که باریك به [4] اندیشیده‌اند [5] روا دارند ـ خلافِ این [6]

وحرکت انبساط را همیشه نشاید [7] بازگشت در [8] یافتن الا که نهایت [9] ضعیفی بود و بغایت بدحالی [10]

و اما حرکت انقباض بدشوار شاید اندریافتن ـ و نزدیك بسیاری از طبیبان آنست [11] که نشاید [12] بحس داشتن [13]

ولیکن حق آنست ـ که اندر تنهای کم گوشت ـ و نرم پوست شاید

---

۱ ـ ازآنجا وازینجا بحنبد ـ آ ـ ازآنجا بجنبد ـ ب .

۲ ـ ب ؛ ی ـ ب

۳ ـ دیگر الا اندر الخ ـ ح ـ د ، ـ ی « مگر درمیان » تا « کسانی » ـ آ ـ بجای کسانی ؛ کسهائی ـ ح ـ کسها ـ د

۴ ـ ی ؛ نه ـ ب

۵ ـ اندیشه اند ـ ح

۶ ـ خلاف چنین ـ د

۷ ـ نشاند ـ ب ـ ح

۸ ـ اندر ـ د

۹ ـ علت ـ ب ـ ح .

۱۰ ـ وغایت بد حال ـ ب ح

۱۱ ـ ی ؛ آنست ـ د

۱۲ ـ ی ؛ نشاید ـ ب ـ ح .

۱۳ ـ اندر یافتن ـ ب ـ ح

راستی را [1] و شریانها [2]، دو طبقه بداں [3] آفرید تا احتیاط استواری [4] بود، ـ که آنچه شریان حریسهٔ وی است [5] عزیزتر است [(از دیگر چیزها که روح عزیزتر است)] از خون و ماسدهٔ خون، و نیز تنك تر و لطیف‌تر است [6] از دیگر چیزها، و آسانتر گذر کند، و [7] دیگر که با جنبش است [8]، و جنبنده [9] دریابنده [10] تر بود

فصل (چهارم)

اکنون هر نبضی از چهار چیز بود

یکی، حرکت انبساط.

ویکی سکون سپس حرکت انبساط

ویکی حرکت انقباض

ویکی، سکون سپس حرکت [11] انقباض ـ

که فیلسوفان برهان کرده اند ـ که نشاید هیچ چیز جنبنده [12] سوی

---

۱ ـ الایکی یك را سبی ـ ب ـ الایکی یك را سبی را ـ ح

۲ ـ بی : و ـ د ـ واین شریانها را ـ ب ـ ح

۳ ـ بآن ـ آ ـ د .

۴ ـ دو طبقه که احتیاط استوائی ـ د .

۵ ـ اوست ـ ب ـ ح

۶ ـ بیر تنك تراست ولطیفتر ـ ح ـ د ـ بیرنك تراست ولطیفتر ـ ب

۷ ـ از ـ ب

۸ ـ بی : است ـ آ .

۹ ـ جنبنده تر ـ ح

۱۰ ـ دوابند ـ آ .

۱۱ ـ ریس حرکت ـ آ ـ حرکت سپس ـ ح .

۱۲ـ چیزی جنبنده ـ ب ـ چیز ـ جنبنده ـ ح .

در آمدن و رود [1] آمدن حرکت و یکی گرمی [2] و سردی رگه ،
و یکی نرمی وسختی رگك و یکی پری ـ و تهی بودن [3] رگك و یکی
بیکدیگر ماننده بودن ـ و نابودن حرکت [4] و یکی نظام حرکت ـ و
غیرنظام ـ واختلاف حرکت [5] ویکی وزن زمان [6] جنبش و آرامش [7]

نخستین را جنس مقدار [8] خوانند

دوم [9] راجنس سرعت ـ و ابطاء [10]

سیّم راجنس قوّت وضعف [11]

چهارم را جنس تواتر ـ وتفاوت

پنجم را جنس حرارت ـ وبرودت

ششم را جنس لین ـ وصلابت

---

۱ ـ دیگر برآمدن وفرود ـ آ

۲ ـ گرمی حرکت ـ آ

۳ ـ بی ؛ بودن ـ ب ـ ح ، ـ بی ؛ ویکی پری وتهی بودن رگك ـ د

٤ ـ بی ؛ ویکی بیکدیگر ماننده بودن ونابودن حرکت ـ ب ـ ح ، ـ و یکی بدیگر مانندگی ونا مانندگی رگك ـ د

٥ ـ نظام داری وبه نظام دارای (ـ ط ؛ داری) رگك ـ ب ـ ح ـ د

٦ ـ بی زمان ـ آ

۷ ـ آرامش رگك ـ د

۸ ـ را جنش مقدار ـ ب ـ ح ـ د ، ـ جنس را مقدار ـ آ

۹ ـ ودیگر ـ ب ـ ح ، ـ ودیگرم ـ د

۱۰ ـ ط بطء ، ـ ابطاء خوانند ـ د

۱۱ ـ ضعف خوانند ـ د ـ درنسخهٔ « ب » و « ح » تااول فصل آیندهٔ همه‌جا جلو هریك ازشماره ها تادهم کلمهٔ « و » علاوه است ؛ ودرنسخهٔ « ب » بجای « جنس » « جنش » آمده مثلا نسخهٔ « ب » چنین است و ستم را جنش و چهارم را جنش . و پنجم را جنش الخ

اندریافتن [1] و جنبش انقباض بـه سخت نرمی نشاید اندریافتن [2] ـ که غالب بحس حرکت انبساط شاید شناختن و سکونی یا انبساطی [3] دیگرپس [4] ازین سبب را [5] ، ـ بیشتر دلیلها ، رگ بحرکت انبساط است وراه اندر یافتن دلیلها ، رگ از ده جنس است بظاهر قول پزشکان ، هرچند که [6] بحقیقت نه اند [7] ، یکی انـدازهٔ حرکت و یکی تیزی و بدرنگی حرکت [8] و یکی زحم [9] ـ و قوّت حرکت ، و [10] یکی دیگر

---

۱ ـ بی : شاید اندر یافتن ـ آ . ـ درست آنست که اندرتن کم گوشت ـ ونرم پوست اندر توان یافت خاصه که مس قوی باشد یا صلب یا بطی اگر چه غالب آنست که دشوار اندر توان یافت خاصه اگر در مس هیچگونه سرعت یا تواتر باشد ، امّا در مس قوی سبب قوّت حرکت اندر توان یافت و در مس صلب سبب صلابت فرق توان کرد میان مصادمت رگ با انگشت ومیان بازگشتن او ، و اندر مس بطی بر سبب دیری جستن ودیری بازگشتن فرق توان کرد ، جالینوس میگوید من‌مدتی دیدم که اندر یافتن حرکت انقباض غافل بودم ، پس تأمّل کردم تا حس آن اندکی یافتم ، وبعد از آن که بیك اندر یافتم بسیاری از علم مس برمن گشاده شد (ذخیرهٔ خوارزمشاهی ـ کتاب دوم ـ گفتار سوم . وقانون ص ۸۰)

۲ ـ و جنبش انقباض به سخت نتن می نشاید اندر یافتن هرچند غالب آن است که او را نشاید اندر یافتن ـ آ ـ هرچند غالب آنست که او را نشاید اندر یافتن ـ د ، وجنبش انقباض به سخت نیز نشاید یافتن ـ ب . وجنبش انقباض به سخت‌نرمی نشاید یافتن ـ ج

۳ ـ یافتن وبه سکونی تا انبساط ـ ب ـ ج

٤ ـ بی : پس ـ ب ـ ج

٥ ـ سبب را و ـ ب

٦ ـ بی که ـ آ

۷ ـ بداند ـ ب ـ ج

۸ ـ بی وبد رنگی ـ ب ـ بی حرکت ـ د ـ و درنگی حرکت ـ ج

۹ ـ وحم ـ آ ـ زحم ضعیف ـ د .

۱۰ ـ بی و ـ ج

حواسد، و نتاری **صیق** خواسد[1]، ومیان میانرا معتدل پهنا[2] حوانند،
و اگر هم درازا[3] دارد ـ و هم پهنا[4] وی را[5] **نبض بلند** حواسد[6]،
و نتاری **مشرف** حوانند و **شاهق**[7]، و اگر بالاکم[8] دارد **نبض افتاده**
حواسد و نتاری **منخفض**[9]، و میان میان را معتدل[10] بالا حوانند،
و اگر پهنا و بالا نیک دارد ولیکن درازا ندارد وی را[11] **نبض ستبر**
حواسد، ـ ونتاری **غلیظ**[12]، واگر بهردو ناقص بود اورا نبض باریک
حوانند، ومیان میان را[13] معتدل ستبری حواسد، ـ و اگر دراز وهم
پهنا وهم بلند[14] دارد **نبض**[15] **عظیم** خوانند[16] واگر اندر[17] هرسه ناقص

---

١ ـ نی حواسد ـ ب ح
٢ ـ پهن ـ د
٣ ـ نی : هم ـ آ ـ د ، ـ هم دراز ـ ح
٤ ـ بلند دارد ـ ب ـ بلند ـ ح
٥ ـ اورا ـ ب ـ ح ـ د
٦ ـ نی : حواسد ـ ب ـ د
٧ ـ مشرف وشاهق ـ ب ـ ح ، ـ مشرف وشاهق حواسد ـ د
٨ ـ کم بالا ـ ب ـ ح
٩ ـ نبض منخفض ـ د ، ـ منخفض حواسد ـ آ
١٠ ـ میان معتدل ـ د ـ میان را معتد ـ ح
١١ ـ پهنا زیاد وبالا نیک ویرا ـ ب ، ـ پهنا وبالا نیک دارد ویرا ـ ح ، ـ پهنا وبالا نیك دارد ـ ولیکن درازا ندارد ورا ـ د
١٢ ـ غلیظ حواسد ـ د
١٣ ـ نی : را ـ ح ـ د
١٤ ـ بلندا ـ د
١٥ ـ کذا فی السبع الثلث والطب نبض بزرگ ونتاری
١٦ ـ نی « واگر پهنا » تا « عظیم حواسد » ـ آ .
١٧ ـ اگر در ـ ح

هفتم را جنس املا ـ وخلا

هشتم را جنس استوا ـ واختلاف

نهم را جنس نظام ـ وغیر نظام

دهم را[1] جنس وزن[2]

وما تفسیر هریکی را شرح بگوئیم[3] « [انشاء الله تعالی] »

فصل

اندازهٔ حرکت آن بود ـ که مقدار موج انبساط بود[4]

اگر درازا بسیار[5] دارد ، آنرا **نبض دراز** خوانند و[6] بتازی **طویل** و اگر درازی اندك دارد وی را[7] **کوتاه** خوانند ، ـ و بتازی **قصیر** ، و اگر میان میان بود[8] **معتدل**[9] ، و اگر پهنا بسیار[10] دارد[11] **نبض پهن** خوانند ، و بتازی **عریض** خوانند[12] ، و اگر پهنا اندك دارد **نبض**[13] **تنگ**

---

۱ ـ ن : را ـ آ

۲ ـ جنس زمان حرکت وسکون ـ ب ، ـ جنس وزن وزمان وحرکت وسکون ـ ح

۳ ـ وتا (ط وما) بتفسیر هریکی را شرح کنیم ـ ب ـ و ما تفسیر هریکی بشرحی بکنیم ـ ح ، ـ وما تفسیر هریکی شرح کنیم ـ د

٤ ـ بود و ـ ب

٥ ـ درازی بسیار ـ ح ـ د ، ـ درازی زیاد ـ ب

٦ ـ ن : آنرا نبض دراز خوانند و ـ آ ، ـ ن : نبض دراز خوانند و ـ ب

۷ ـ آنرا ـ د

۸ ـ ن : بود ـ ب ـ ح

۹ ـ معتدل دراز خوانند ـ ح ـ د ط : معتدل درازا

۱۰ ـ زیاد ـ ب

۱۱ ـ ن « بتازی طویل » تا « بسیار دارد » ـ آ

۱۲ ـ ن : خوانند ـ ب ـ ح

۱۳ ـ ن دارد نبض ـ ب ـ ح ـ د .

که دوان دوان رود[1] بگذرد ـ و او[2] را تیز و سریع خوانند، و اگر بدیر و درنگ گذرد، او را بطی[3] خوانند، و میان میان‌ها را[4] معتدل سرعت خوانند[5]

و امّا باب قوّت ـ وضعف

هرگاه که[6] زحم انبساط سخت بود[7]، و انگشت را بیم بود که بردارد ـ و دور اندارد، اورا قوی خوانند، و هرگاه[8] سست زحم بود، و بکم مایه[9] گرفتن بیم[10] آن بود ـ که[11] ورو ایستد او را ضعیف خوانند، و میان میان را معتدل قوّت خوانند، و[12] بهمه بابها معتدل موافقتر بود[13] مرطبع را وپسندیده تر، الّا که اندر[14] باب قوّت هرکه

۱ ـ ب: رود ـ ح ـ د
۲ ـ ب: او ـ د
۳ ـ بطی ـ آ
۴ ـ ب: را ـ ح ـ د
۵ ـ ب: سرعت خوانند ـ آ، ـ ب: خوانند ـ د
۶ ـ ب: که ـ آ
۷ ـ ب: بود ـ آ
۸ ـ هرگاه که ـ د
۹ ـ (یعنی کم قوه) ـ بکم میانه ـ آ ـ ح
۱۰ ـ ب: بیم ـ آ
۱۱ ـ که او ـ آ
۱۲ ـ ب: و ـ ح.
۱۳ ـ ب: بود ـ آ
۱٤ ـ ب: که اندر ـ ب ـ ح، ـ ب: که ـ د

بود او را [1] نبض‌خرد[2] خوانند ـ وبتازی صغیر[3] ، ومیان میان رامعتدل بزرگی[4] خوانند

واما باب تیزی ودرنگی رگ[5]

نبض تیز را تازی سریع خوانند ، و درنگی را بطی[6] خوانند[7] ، و تیز آن بود که راه دراز را [8] بزمان [9] کوتاه ببرد ، و درنگی[10] آن بود که راه کوتاه را بزمان دراز ببرد ، و [11] هرگاه که رگ انبساط کند تاآخر بزمان کوتاه[12] اورا تیز وسریع خوانند[13] ، واگر بتدبیر[14] کند ـ وزمان‌درازتر اورا درنگی ـ وبطی‌خوانند[15] ، چنانکه[16] مردی بود[17]

۱ ـ ورا ـ د
۲ ـ خرد، خرد ـ ب ـ ح
۳ ـ صغیر خوانند ـ د
٤ ـ بزرگ ـ آ
٥ ـ بی رگ ـ ب ـ ح ـ د ـ دو رنگی رگ ـ آ .
٦ ـ درنگی بطی ـ ح ـ د ـ در رنگی بطن ـ آ
۷ ـ بی خوانند ـ ب ـ ح
۸ ـ بی : را ـ آ
۹ ـ بزمان ـ ح
۱۰ ـ دو رنگی ـ آ
۱۱ ـ راه بزمان دراز بود و ـ آ ، ـ راه کوتاه را بزمان دراز برد ـ ب ، ـ راه کوتاه را بزمان دراز برد ـ ح ، ـ راه کوتاه را بزمان کوتاه برد ـ د
۱۲ ـ انبساط بزمان کوتاه کند ـ ب ، ـ انبساط بزمان کوتاه کند و ـ ح
۱۳ ـ خوانند ـ ح
۱٤ ـ وهرکه بدید ـ د
۱٥ ـ بی : « واگر بدیر کند » تا « بطی خوانند » ـ آ ، ـ بی : « و اگر بدیر کند » تا « وسریع خوانند » ـ ب
۱٦ ـ چنانچه ـ د
۱۷ ـ بی : بود ـ ح

نبض گرم[1] خوانند، و هرگاه که[2] سرد تر آید آنرا[3] نبض سرد خوانند، ومیان میان را معتدل[4]

[و] امّا باب نرمی وسختی

هرگاه که پوست رگ بدست اندرشکنندهٔ نرم آید[5] ـ بوقت گرفتن، آنرا نبض نرم خوانند، وچون سخت آید چنانکه رودِ کشیده[6]، آنرا سخت خوانند، وبتاری صلب[7]، ومیان میانرا معتدل خوانند[8]

وامّا باب پری ـ و تهی

هرگاه که[9] دست اندر رگ چنان بیند[10] که چیزی آکنده بود، آنرا[11] نبض پر خوانند، وهرگاه چنان بیند که مشکی[12] تهی، واندر

---

۱ ـ ب : گرم ـ د
۲ ـ ب : که ـ آ
۳ ـ ب : آنرا ـ آ ـ ب ـ ح
٤ ـ ب : معتدل ـ آ ـ د
٥ ـ نرم آید اندر شکند (ط : اندر شکنده) ـ آ ـ د
٦ ـ رود کشنده ـ آ ، ـ رود کشنده ـ چ ـ و باشد که نبض صلب و متواتر که اندر باب دیگر یاد کرده اند مشتبه گردد ، وفرق میان هردو آنست که نبض متواتر اگرچه نرم باشد کشنده باشد همچون زه کمان وبهیچوجه ازقوّت انگشت فرونشیند ، و صلب اگر چه بانگشت باز کوشد از قوّت انگشت لختی فرو نشیند (ذخیرهٔ خوارزمشاهی)
۷ ـ ب وبتاری صلب ـ آ ـ د
۸ ـ ب : خوانند ـ ب ـ ح
۹ ـ ب : که ـ ح
۱۰ ـ بیند ـ آ ، ـ بابد ـ ب .
۱۱ ـ آکنده این را ـ ب ، ـ آکنده این نبض را ـ ح آکنده یعنی : پُر = ممتلی
۱۲ ـ چنان بود چون مشک ـ آ ، ـ که چنان بود چون مشک ـ د

واما باب نظام و بی نظامی[1]

(و) این باب[2] سپس (باب) اختلاف است زیرا[3] که این نظام نظام اختلاف است[4] که اختلاف[5] دو گونه بود، یکی اختلاف بود بر یکسان، و یکی سان // آن بود که // همچنان بار می‌آید، و یکی که وراسان که سان هر باری[6] دیگر باشد

---

۱ ـ نی : وبی نظامی ـ آ ـ د
۲ ـ بی : باب ـ آ
۳ ـ از ایرا ـ ب
٤ ـ بی است ـ آ ـ ج . عند المحقق حس نظام و بی نظامی از احساس اولیه نیست ، ـ بلکه داخل حس اختلاف ـ واستواء است ، چنانکه شیخ الرئیس (درمتن ودر فاون چاپ طهران ص ۸۱) ومحمد زکریا رازی ـ وابوسهل مسیحی (وصاحب دخیرهٔ خوارزمشاهی) و قرشی و غیر ایشان از فحول اطباء گفته اند ، زیرا که مراد نظام ـ وغیر نظام اخص ازمطلق اختلاف است ، واگر آنرا براسه حس بگیرند ـ خاص قسیم عام گردد ، ـ و اما جالینوس ـ و بقراط ـ و متقدمین آنرا حس مفرد گرفته اند (نقل بمعنی ارخلاصة الحکمة فصل ٤ باب ۱ رکن ٤ ذیل حس ۹)
٥ ـ اختلاف دو گانه ـ آ .
٦ ـ باشد بر یکی آن که همچنانکه باریك می‌آید ، و یکی که ورا سان که سان هر بار ـ آ ، ـ بود بر یکسان و یکی سان همچنان بار می‌آید ، و یکی سان و سان هرباری ـ ب ، ـ بود بریکسان ویکی سان وهمچنان بار می‌آید ویکی را سان و سان هرباری ـ ج ، ـ باشد بر یکسان و یکی سان آن بود که همچنان بار می‌آید و یکی وراسان وهرباری ـ د ـ بطوری که ملاحظه میشود نسخه‌ها مختلف ومغلوط ومطلب نامفهوم است درینباب در ذخیرهٔ خوارزمشاهی گوید : « آنچه از نظام وبی نظامی گویند نوعیست اندر زیر این باب یعنی نوعیست از مختلف ، ازبهر آنکه این نظام نظام اختلاف است ، واین دو گونه باشد :
یکی نبض مختلف باشد واختلاف او بانظام بود ، یعنی آن اختلاف هم بر آن سان بار می‌آید واین نیز دو وجه باشد : یکی آنکه اندر یك باب مختلف باشد وهمان اختلاف
بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

وی آکندگی بسند[1] ـ آنرا **نبض تهی** خوانند ، وهمان میان را **معتدل**

فصل ششم[2]

واما باب یک بدیگر[3] مانده بودن ـ و نابودن[4]

هرگاه که[5] نبض سپسین با پیشین ماند بهمه گونه ها[6] ، آنرا **نبض هموار** خوانند ـ بالطلاق[7] وبتاری مستوی[8] وهرگاه که[9] نماند مختلف خوانند ، و هرگاه بابی نماند ـ و بابی ماند[10] ، مثلاً بزرگی چون یکدیگر[11] بوند ، ولکن تیزی نه چون یکدیگر بوند ، گویند[12] مستویست ، ببزرگی مختلف !! است ، بتیزی

---

۱ ـ بیند ـ ح

۲ ـ ی ؛ ششم ـ ب ـ ح

۳ ـ یك بیکدیگر ـ ح

٤ ـ بودن ـ آ

٥ ـ ی که ـ ب

٦ ـ سپسین پیشین ماند بهمدیگر ـ آ ، ـ سپس چون پیشین ماند بهمه گونها ـ ب ـ ح

۷ ـ بالاطلاق ـ ب

۸ ـ مستوی خوانند ـ د

۹ ـ ی ؛ که ـ آ

۱۰ ـ بابی نماند و بابی نماند ـ آ ، ـ که بابی نماند وبابی ماند ـ ح ، ـ بابی ماند وبابی نماند ـ د

۱۱ ـ یك بدیگر ـ د

۱۲ ـ تیزی چون یکدیگر بود گویند ـ آ ، ـ تیزی چون یکدیگر بود گویند که ـ ح ـ مقصود اینست که درباب بزرگی (= عظم) وخردی (= صغر) یعنی ؛ بامقدار حرکت نبض بزرگیشان مانند همدیگر باشد ، ولی درباب تیزی (= سرعت) ودرنگی (= بُطء) یعنی باب چگونگی « کیفیت » حرکت نبض تیزی ودرنگیشان مانند همدیگر نباشد

چهاردانگ ، مختلف باشد[1] پس اگر[2] دیگر بار سر شوند ـ و یکدرم سنگی بار آید دوگونه باشد یا همچنان[3] پنجدانگی[4] ـ و بار چهار دانگ سنگی[5] آید ، یا[6] سپس در مسنگی چهار دانگ سنگی[7] بار پنجدانگ (سنگی) ، اگر چون پیشین آید بنظام بود که همان اختلاف بود که پیشین بار بود[8] ، و اگر چنان آید[9] ـ که سپسین مثال است[10] ـ بی نظام بود ، و حکم نص اندر اختلاف و[11] نظام ماننده حکم ایقاع است ـ و شعر[12] ، که اندر وی متّفق و نامتّفق است[13]

وهمچنین اندر نص نوعی است موسیقاری خاصّه اندر اختلاف و[11]

---

۱ ـ باشد ـ ح

۲ ـ ن : اگر ـ ب ـ ح .

۳ ـ همچنانکه ـ آ

٤ ـ پنجدانگ ـ آ

٥ ـ ن : سنگی ـ آ

٦ ـ ن : آید ـ ح ، ـ آید بار ـ د

۷ ـ ن : سنگی ـ د

۸ ـ ن : چون ـ آ چون پیشتر بود که همان اختلاف بود که پیش (پیشین ـ ح) بار بود بنظام بود ـ ب ـ ح

۹ ـ بود ـ ب

۱۰ ـ سپسین میان است ـ آ ، ـ سپس مثال است ـ د

۱۱ ـ ن : و ـ ب ـ ح

۱۲ ـ وحکم شعر ـ ب ، ـ وسمر ـ آ

۱۳ ـ بود ـ آ .

مثلاً اگر نبضی در مسنگی بود[1]، و دیگر پنجدانگ[2]، و سیم[3]

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

هم بر آن نظام باز می‌آید . دوّم اندر دو باب مختلف باشد یا اندر بیشتر ، وهم بر آن نظام می‌آید . مثلاً : اندر میان نبضی راست یك نبض مخالف اندر افتد ، یا اندر پنج نبض دو نبض مخالف افتد ، وهریك اندر بابی دیگر مخالف باشد لکن بریك نسق باز می‌آید آنرا مختلف بانظام گویند

واگر هم بر آن نسق باز نیاید واندر هر نبضی بگردد ، آنرا نامنتظم گویند

واستوا واختلاف اندر پنج باب باشد : یااندر عظیمی - وصغیری ، - یااندر قوّت - وضعف ، یااندر سرعت - وبطء ، یااندر تواتر - وتفاوت ، یااندر سختی - ونرمی رگ

هر گاه که همهٔ نبضها - یا اجزاء یك نبض اندر یك باب ازین بابها مانند یکدیگر باشد ، آن نبض مستوی مطلق باشد ؛ و اگر از پنج نبض یك نبض بگردد ، - و از بابی دیگر شود ، و یا از اجزاء یك نبض یك جزو از بابی دیگر آید - و دیگرها مانند یکدیگر باشد گویند مستوی اندر فلان باب - چنانکه گویند مستوی اندر قوّت - یا اندر سرعت ، یا اندر غیر آن - و اگر مثلا : پنج نبض هر نبضی از بابی دیگر آید ، آنرا مختلف مطلق گویند ، و اگر از پنج نبض یك نبض - یا دو مختلف آید یا از اجزاء یك نبض یك جزو مخالف آید یا دو جزو ، گویند مختلف اندر فلان باب واختلاف که میان نبضها باشد دو گونه باشد یکی بتدریج ودیگر بی‌تدریج ، وبتدریج آن باشد که مثلاً یکی بزرگ باشد ، ویکی کوچکتر و سیوم کوچکتر از دوّم ، وهمچنین هریك کوچکتر تاجدّی رسد از کوچکی ، واز آنجا بسر باز شود ، این را متصل گویند ، و اندر دیگر بابها همچنین مثلاً اندر سرعت یا اندر تواتر یا غیر آن چنانك مثلاً از سریعتر آغاز کند وسرعت کمتر میکند تاجدّی باز آید از بطؤ آغاز میکند ، و کمتر میکند ، وبتدریج سریعتر می‌شود تاجدّی رسد ، - واز آنجا بسر باز شود ، اگر هم بر آن نسق که آمده باشد بسر باز شود مختلف منتظم باشد و اگر درمیان خلاف کند مختلف نامنتظم باشد انتهی .

---

۱ - بی و - آ ، - مثلا یك نبض در مسنگی باشد و - ب ، - مثلا نبض در مسنگی بود و - د .

۲ - پنجدانگ بود - آ .

۳ - وسیّم و - ح .

بنصر وی

و این[1] سخن از حالینوس فصول[2] است ـ وعلط

امّا فصول[2] آ ست کـه اندر بجشکی موسیقی گفتن مآرار کردن بود[3] ، حاصّه ـ که هیچ حکیمی را انـدر بحشکی بکار بیاید ، و اگر بداسد[4] هیچ زیان بدارد ، وهیچ بجشك بداند ـ که وی[5] چه میگوید ،ـ الاّ که پیشهٔ موسیقی بیاموزد ؛ و [آن] کاری درار بود

و امّا علط (است) دو علط است

یکی آنکه بردیك پیشه‌وران موسیقی الّدی بالکل والحمسة والّدی بالخمسة[6] بحکم حسّ[7] یکی بود

ودیگر ـ آنکس کـه کوس[8] سرای بود ـ اندر تألیف ، یا[9] اندر ایقاع ، بگوش[10] اندر یابد اینهمه سبتها را[11] لکن بریادت[12] حس ـ و سدس ـ و سبع ـ و ثمن ـ و تسع بود ، و بیر باریکتر ، حاصه آنچه

۱ ـ آنرا ـ آ

۲ ـ وصول ـ ح

۳ ـ بی ؛ بود ـ ح ، ـ بود و ـ آ .

٤ ـ بماند ـ آ

٥ ـ بی ؛ وی ـ آ

٦ ـ بی ؛ والدی بالحمسة ـ آ ، ـ الدی بالکل والحمسة والدی الغمسه ـ ح ، ـ دی الکلّ والحمسة ودی‌المحمس ـ د

۷ ـ حسن ـ د

۸ ـ که آنکس که کوس ـ آ ، ـ آنکس که گوش ـ ب ـ ح ، ـ آنکه کوس ـ د

۹ ـ بی ؛ یا ـ د ، ـ ریا ـ (ط ، ویا) ـ آ .

۱۰ ـ بی ؛ مگوش ـ ب ـ ح

۱۱ ـ بی ؛ را ـ آ

۱۲ ـ آنکه بریادت ـ ب ـ آنکه برریادت ـ ح

نظام ـ و **جالینوس** چنین[1] میگوید بناب وزن ـ که نسبتهای وزن[2] آنچه اندر[3] حس آید و حس آنرا اندر یابد[4] یکی نسبت الذی بالکل و الخمسه[5] که نسبت سه بیکی[6] بود ، چون آواز بم[7] و آواز ستّائهٔ زیر[8] ، که ستّائهٔ زیر سه بلك[9] مطلق بم است[10] و دیگر نسبت الّذی بالکلّ[11] چون مطلق بم ، و ستّابه ـ دوتائی بود[12] ، و وی نسبت دو بیکی است[13]

و[14] دیگر نسبت الّذی بالاربعة[15] ، چون مطلق هررودی[16] ☆ (بخنصر وی تابرود[17] زیرین وی

ودیگر نسبت همچندان[18] ـ وچهاریك ، چون نسبت مطلق هررودی[16])☆

۱ ـ بی چنین ـ آ ـ ب
۲ ـ بناب نص که نسبتهای نص ـ ب ، ـ بناب وزن که نسبت نص ـ د ،
۳ ـ آنچه در ـ آ
٤ ـ حس افراید باید ـ آ ، ـ حس اندر یابد ـ ب ، ـ حس اورا اندر یابد و ـ ح
٥ ـ نسبت الذی بالکل خمسه ـ ب نسبه ذی الکل والخمس ـ د
٦ ـ سه یکی ـ ب ـ ح .
۷ ـ آواز بم ـ آواز بم ـ ب ـ آواز بم آواز ستائه ـ ح .
۸ ـ آواز ستائه زیرا ـ ب ، ـ واو را ستائه گویند زیرا ـ د .
۹ ـ سمك ـ ح ـ سك ـ د
۱۰ ـ بیست ـ ب ـ ح
۱۱ ـ ذی‌الکل ـ د .
۱۲ ـ دوتای ـ ب ـ ح
۱۳ ـ بود ـ ب ـ ح
١٤ ـ بی : و ـ آ .
١٥ ـ نسبت ذی‌الاربعة ـ د
١٦ ـ رودی ـ آ
١٧ ـ برود ـ آ
١٨ ـ هست همچندانك ـ آ

محسوس باشد[1] زمانها دو بود[2]، وهر زمانی را با دیگر[3] زمان نسبتی
بود، لامحالة این سمت وزن باشد، وسمت موسیقاری[4] اندر اینجا بیشتر
پدید آید، وبیشتر ـ ودرست تر اندر[5] یافته شود، بلکه خود تحقیقت
اندر[6] اینجا بود

و[7] وزن دو گونه بود[8]

یکی آنست که وزنش نیکو[9] بود

ودیگر[10] آنست که وزنش نیکو بود[11]، واین سه گونه باشد

یکی را گسسته وزن ـ وگذشته وزن خوانند[12]، وبتاری متغیّر ـ
الوزن ـ ومجاوز الوزن خوانند، واین[13] آن باشد که وزن دندانی[14]

---

١ ـ بی : زمانها چهار بود واگر انقباض محسوس باشد ـ ب
٢ ـ زمانهای او دو بود ـ ب ـ ح
٣ ـ هرزمانی را بدیگر ـ آ ـ د ، ـ هرزمانی را دیگر ـ ح
٤ ـ موسیقار ـ آ ـ ب
٥ ـ بی : اندر ـ ح
٦ ـ تحقیقت در ـ ح ، ـ تحقیق اندر ـ د
٧ ـ بی : و ـ آ ـ ب
٨ ـ است ـ ح ـ د
٩ ـ وزنش نه نیکو ـ ح
١٠ ـ ویکی ـ د
١١ ـ بی ودیگر آنست که وزنش نیکو بود ـ ح ، ـ بی «دو سمت موسیقاری تا نیکو بود» ـ ب
١٢ ـ بی خوانند ـ د ، ـ یکی گشته وباگذشته وزن خوانند ـ ب ـ ح
١٣ ـ مجاوز الوزن پس ـ ب ، ـ مجاوز الوزن این ـ ح
١٤ ـ دندان کودکی ـ آ

مستعمل تر است[1]، حواهی ىر گ[2] و حواهی ىرقص، و حواهی ىآوار ورا[3] همه یکی ىاشد ولکں خواست ـ که مردماں[4] گویىد ـ که وی موسیقی داىد، و[5] وی ىحشکی[6] ىیك‌دا ستی[7]، و دیگر علمها ـ کىد[8] گفتی، وچنیں[9] حواست که حدّی ىنهد[10] میان اختلاف ىررگ وکوچك وىدانست ىهادں

و[11] امّا جنس[12] وزن ـ و ىی‌وزن، آنست که هر ىبص را زماں حرکت[13] است[14] ـ وزماں سکوں

اگر انقباض محسوس ىاشد زمانهـا چهار ىوىـد[15]، و اگر انقباض

۱ ـ حواصه آنکه مستعمل است ـ آ

۲ ـ حواهی ىرو دیر ـ د

۳ ـ و آواز اورا ـ ب ، ـ وىآوار او را ـ ح

٤ ـ ولیکن مردماں ـ ح

٥ ـ ىی : و ـ آ ـ ح

٦ ـ در ىسخهٔ « آ » همـه حـا « پحك » و « پحتکی » ىحـای « ىحشك » و « ىحشکی »

۷ ـ دانستں ـ آ

۸ ـ عملها کىد آ حکمها کىده ـ ب ـ ح ، ـ علمها کىد و ـ د

۹ ـ حوىیں ـ د

۱۰ ـ حدّی ىهد ـ ب ـ ح

۱۱ ـ ىی : و ـ آ ـ ب

۱۲ ـ حىش ـ ب

۱۳ ـ وزں وی حـ س است که هر ىبصی را زماں حرکتی ـ آ

۱٤ ـ ىی : است ـ ب

۱٥ ـ ىاشد ـ د

دیگر است ، که بجدّی[1] حرکت کند[2] ، پس شاید که حرکت حروی ✲[اریك رگ]✲ مخالف[3] حرکت حروی دیگر باشد اندر[4] یك زحم ، چون حال وی خلاف آن (حرو) دیگر[5] بود و تجربه درست کرد[6] - که این شاید بودن .

پس اختلاف دو گونه آمد[7]

یکی اختلاف میان دو نبض

ودیگر اختلاف در[8] میان انگشتی اندر یك[9] نبض باانگشت دیگر[10]

واین[11] اختلاف اندر یك نبض بود

و ازین باریکتر اختلاف است[12] اندر یك انگشت ، که زحم بیم انگشت پیشین مخالف زحم سپس بود

پس مختلف سه گونه است

یکی - که نبض[13] مخالف نبضی[14] بود - بجمله

---

۱ - که بجود بجودی - د ، به جود بجودی - ط

۲ - بی : کند - ح .

۳ - خلاف - ب - ح .

٤ - از - آ

٥ - بی : باشد اندر یك زحم چون حال وی خلاف آن حرو دیگر - د

٦ - تجربت کند درست گردد - آ ، - تجربت درست کرد - ح .

۷ - آمد - ح

۸ - بی : در - ب - ح ، - اندر - د .

۹ - بی : یك - د .

۱۰ - بی : باانگشت دیگر - آ ، - با انگشتی دیگر - د

۱۱ - وآن - د

۱۲ - بی : است - آ - د

۱۳ - نبضی - د

١٤ - اندر بعض - ب ، - اندر بعضی - ح

چون ☆ دندان کودکی ☆ وزن دندان[1] بزرگتر بود بیکدرجه[2] چون نبض کودك آنگاه که وزن نبض برنا[3] دارد ، یا نبض برنا که چون[4] نبض پیر بود

و دوّم[5] را جداوزن خوانند ، ـ وبتازی مباین الوزن☆ (خوانند)☆ چنانکه نبض کودك که نبض پیر[6] ماند ، وسیّم «[را]» خارج الوزن[7] خوانند ، چنانکه نبض بهیچ[8] دندان نماند

فصل (هفتم)

اندر[9] نبض مستوی ـ ومختلف حرفی چند بباید گفتن[10]

پیشتر گفته آمد[11] ـ کـه حرکت نبض رگها چون حرکت نبض دل است ، و هر پارهٔ از رگهای شریانی به همه سبب[12] حرکت چیزی

---

۱ ـ بی ؛ دندان ـ ب ، ـ وبدانی ـ ح

۲ ـ بیك ره ـ ب ـ ح

۳ ـ چون برنای آنگاه که وزن نبض کودك ـ آ ـ د

٤ ـ چون وزن ـ د

٥ ـ پیر ودیگر م ـ آ ، ـ پیر باشد ودیگر م ـ د ، ـ پیر بود ودوم ـ ح

٦ ـ بانبض پیر ـ ب ، ـ بانبض پیر ـ ح

۷ ـ خارج وزن ـ ب ـ ح

۸ ـ چنانکه بهیچ ـ آ ، ـ چنانکه نبض هیچ ـ ب ـ ح

۹ ـ در ـ د

۱۰ ـ گفتن از ـ ب ـ ح

۱۱ ـ یعنی درفصل سوّم ، ـ پیشتر آید ـ آ ، ـ پیشتر گفته اند ـ ب

۱۲ ـ رگهای شریانی بهمه سبب ـ آ ، ـ رگها بهمه سبب ـ ب ، ـ رگهای شریانی بهمه سبب ـ ح

باز گونه[1] باز آید ـ این را عائد خوانند ، یعنی[2] باز گردیده[3] از آن کوچکتر بر باین مهترین[4] و همچنین همی شود چنانکه[5] آمده بود مهترك مهترك تا باز بحدّ اولین رسد[6] ـ این را نیز نظم بود ، الاّ که همه برین قیاس باشد آنگاه[7] نظم وی بچهار دور مختلف آید ، و ـ همچنان[8] نیز اگر[9] (یکی) دو رده[10] نقص بود ¤ و ¤ یکی بیشتر یا[11] کمتر آن که[12] کمتر بود منقطع خوانند[13] ، وهمچنان نیز اگر یکی دور هموار بود ، ویکی (دور) اندرمیان بشتاب قرعه کند[14] که گوش نداشته باشی ، باقرعه کم کند ـ وتو نقص[15] گوش داری سکون یابی

۱ ـ بایگونه ـ ب ، ـ باشکونه ـ ح
۲ ـ نی ؛ یعنی ـ آ
۳ ـ باز گردیدهٔ ـ آ ـ ب ، ـ از گردیدهٔ ـ د ـ ونقص متصل که یاد کرده آمد هر گاه که نیز باز خواهد شد بآن نقص بزرگتر باز شود ، ولکن بازگونه باز آید ، و این را عائد گویند یعنی باز آینده از کوچکتر ، بزرگتر (ذخیرهٔ خوارزمشاهی)
٤ ـ آن مهترین آید ـ آ ، ـ بآن مهترین آید ـ د ، ـ باین بزرگترین ـ ب ، ـ بآن بزرگترین ـ ح
٥ ـ می‌شود چنانکه ـ آ ـ د ، ـ همی‌شود چو آنکه ـ ب ، ـ همی‌شود چونانکه ـ ح
٦ ـ بآن حد اولین ـ آ ، ـ باز حد اولین ـ د ، ـ باز بحد اولی رسد ـ ب
۷ ـ آنکه ـ د
۸ ـ همچنانکه ـ آ
۹ ـ نی اگر ـ آ
۱۰ ـ دو ـ ب ـ ح
۱۱ ـ یکی ـ ب ـ ح
۱۲ ـ نی ؛ که ـ آ ، ـ دو ـ ح
۱۳ ـ خواهد شد ـ آ
۱٤ ـ آورد ـ ب ـ ح ، ـ می‌آورد ـ د
۱٥ ـ نه نقص ـ ب ـ ح ، ـ نقص ـ آ ـ د

و دیگر ـ اختلاف اندر یك نبض ـ که انگشتی مخالف دیگر انگشت[1] بود

سیّم ـ اختلاف اندر یك انگشت بود

و آن اختلاف که اندر نبضها بسیار باشد ؟! (دو گونه باشد) ؟!
یکی بتدریج ـ ودیگری بی تدریج بود[2]

بتدریج آن بود ـ که مثلاً یکی بزرگ بود ، ـ و یکی[3] کوچکتر ، و سیّم کوچکتر از دوّم ، و همچنین تا بحدّی[4] برسد از[5] کوچکی و از آنجا بسر باز[6] شود ، و این را متّصل خوانند ، و همچنین اندر سری ـ و دیگر بابها اگر[7] بسر باز[6] شود ـ همچنانکه آید[8] منتظم بود ، و اگر اندر میان اختلاف گیرد مختلف یا منتظم بود[9] ـ همچنان سر که چون بسر (باز) خواهد شدن بآن نبض[10] بزرگ باز شود[11] ، ولکن

---

۱ ـ انگشت دیگر ـ ب ، ـ انگشتی دیگر ـ ج

۲ ـ دیگری بی‌تدریج و ـ آ ـ یکی‌بی‌تدریج بود ـ ب ـ ج ، یکی‌بی‌دریج‌بود ـ د

۳ ـ دیگر ـ آ

٤ ـ بی : باحدّی ـ ب ـ ج ، ـ باحدّی ـ آ

٥ ـ ازآن ـ آ

٦ ـ بسیار ـ آ

۷ ـ بی : اگر ـ ج

۸ ـ همچنانکه درتیزی ودیگر بابها اگر بسیار شود هیچ انکه آمد آ

۹ ـ اندر میان اختلاف گیرد مختلف تا منتظم و ـ آ ، ـ درمیان خلاف آورد نامنظم بود ـ ب ـ درمیان خلاف آورد تا منتظم ـ ج ، ـ اندر میان خلاف آورد مختلف یامنتظم ـ د

۱۰ ـ خواهد شد یا بنبض ـ آ

۱۱ ـ نشود ـ د

حرکت[1] که حروی کـه بایست مثلاً[2] وی پیش حسد به حنند[3] یابایست که سپس جند به چنان[4] بود، وهمچنان نقوی وصعیمی[5] که اگردور دارد ماندهٔ دیگر دور[6] منتظم بود، والا سود.

واما احتلاف اجراء یك انگشت سه[7] گو به باشد[8]

یکی را گسلیده حوانند، وبتاری منقطع

ویکی را بار گردیده حوانند و[9] بتاری عائد

ویکی را پیوسته[10]، و بتاری متصل

چون بمیان[11] انگشت[12] مثلاً بگسلد، وحرکت بکند[13] بار ار[14] آن نیمه[15] بحرکت شود. یامختلف باشد بسرعت، مثلاً[16] نیم انگشت

۱ ـ سس سمسی حرکت کند ـ آ ، ـ پش وسپس حرکت ـ ب ، ـ پیش سپس حرکت ـ ح ، ـ پیش وسپسی حرکت ـ د .
۲ ـ حروی بایست مثلاً که ـ آ
۳ = بحسد ـ ، ـ بحسد ـ ح .
٤ ـ یا باید که سپس حلبان آید به حساں ـ ب ، ـ یا باید که سپس حسد به حساں ـ ح
۵ ـ نقوتی وصمعی ـ آ
٦ ـ بی : دور ـ آ ، ـ و دور ـ د
۷ ـ دو ـ ح .
۸ ـ است ـ ب ـ ح
۹ ـ بار گرایده و ـ ب ، ـ بار گرآمده و ـ ج
۱۰ ـ پیوسته حوانند ـ د
۱۱ ـ میاں ـ ب
۱۲ ـ انگشتان ـ ب
۱۳ ـ کند ـ ب ـ ح
۱٤ ـ بی : ار ـ ب
۱۵ ـ بی : نیمه ـ آ .
۱٦ ـ بی : مثلاً ـ ب

واما آنکه بی‌تدریج باشد ـ چنان بود ـ که یك بدیگر نماند ـ و به نیز بولا[1]، زیادت ـ ونقصان‌باشد[2] بتدریج، بل بگزاف که[3] اگر هردوری یك (گونه) بود منتظم بود، والا نبود[4] .

واما آن اختلاف که میان انگشتان یك نبض بود ـ یکی اندرنهاد[5] بود که یکی[6] جزو مثلا سوی راست میل دارد و یکی سوی[7] چپ، و همچنین بدیگر جهتها[8] از برسو و فروسو

ودیگر اندر بزرگی[9] که انگشتی را رگ بزرگتر بود، و انگشتی را[10] رگ خردتر، یا[11] اندرتیزی و[12] درنگی یا[13] اندرپیش وسپسی

۱ ـ اما آنکه بی‌تدریج باشد چنان باشد الخ ـ ب ، ـ اما آنکه بی تدریج باشدچنان باشد که یك بدیگر نماند الخ ـ ح ، ـ اما آنکه بی تدریج باشد چنان بودکه بدیگر نماند ونیز بولا ـ د ، ـ امالی تدریج وامالی بدریج باشد چنانکه که بیکدیگر نماند ونه منش اولا ـ آ .

۲ ـ باشد که ـ د

۳ ـ بی : که ـ د ـ باشدکه اگر بتدریج بود بلکه بگزاف بود ، پس ـ ب

٤ ـ باشد که اگر بتدریج بود ـ ح

٥ ـ ازآنها ـ ب ، ـ از نهاد ـ ح

٦ ـ بی : یکی ـ د

۷ ـ سوی ـ آ .

۸ ـ چنانکه یك جزو میل سوی بالا دارد ، ویك جزو میل سوی زیر دارد (نقل معنی از ذخیرهٔ خوارزمشاهی)

۹ ـ برسو وفروسو دیگر باندر بولس ـ آ ، ـ برتر واز فروتر ودیگر اندر بزرگی ب ، ـ برسو واز فرو شود دیگر اندر بزرگی ـ ح ، ـ از برسودن وسود دیگر اندر بزرگی ـ د

۱۰ ـ بی : را ـ آ

۱۱ ـ خردتر بود یا ـ ب ، ـ خردتر بود تا ـ ح

۱۲ ـ بی : تیزی و ـ آ

۱۳ ـ بی : یا ـ ح

فصل (هشتم)

اندر گوبها از[1] بض مرکب که نام خاص دارد

نبض مرکّب آن نبض را خوانند[2] - که حکمش از دو سه حال وی گیرند، چنانکه مورچه[3] که اندروی خردی و تواتر[4] بود وقسمت ایشان که نبض مرکبند[5] بسیار است، وهمه را نام نیست، وبعضی را نام هست، آنرا که نام هست چون نبض ستبر[6] باشد که تازی غلیظ خوانند، وچون نبض باریک که تازی دقیق خوانند

ستبر - آن بود[7] که پهنا وبلندا بیشتر دارد

و باریک آن بود که پهنا کم دارد، ودرازا بیش

و ازینجمله - نبض آهوی است - که تازی غزالی خوانند، - که اندر یک حرو گران می آید - آنگاه بیکبار[8] تیز شود

و موجی[9] است که حروی بزرگتر بود - و حروی خردترچون[10] موجها - بازمی، وسخت خرد[11] بود

۱ - گوبهای - د .
۲ - گویند - ب - ح - د
۳ - چنانکه مورچگی - ب - ح ، - چنان مورچگی - د
٤ - خوردی ومتواتری - ب ، - خردی ومتواتری - ح ، - خردکی وتواتر - د
٥ - مرکب آید (ط : اند) - آ
٦ - بیشتر - آ .
۷ - بی : « که تازی » تا « آن بود » - د
۸ - آنگه بیکبار - د ، - آنگاه یکبار - ب
۹ - موجی آن - آ
۱۰ - خوردتر چون - آ ، خردترو - ب - ح .
۱۱ - خورد - ب

تیزتر بود، و بعضی[1] گرانتر، و با نیم بزرگتر[2]، و بعضی خردتر، این همه[3] گسسته باشد اندرمیان

واما عائد چنان بود[4] که رود بازگردد از احتلاف بآن حد که بود، بازگشتی لطیف - و ناپیدا[5]

واز این جنس نبض متداخل است - که یك نبض بنداری ** که دو گشته است، یا دو نبض یك اندر دیگر[6] رسته بنداری یکیست ومتصل مانندهٔ نبضهاء متدریج است - چنان[7] متدریجی که حس تفصلش را اندر[8] نیابد[9] بحمله خواهی[10] ** (اندر بزرگی و سری و پُری - و تهی، و خواهی)** اندر[11] نبضهاء دیگر که احتمال این[12] کند

---

۱ - بر گردد و، م - آ

۲ - بی، و - د، - بی، و ناسم بزرگتر - ح، - و ناسم بزرگتر - آ، - و بابزرگتر - ب

۳ - هم - آ

٤ - - باشد - د

۵ - بی، و - د، - تمام و ناپیدا ب - ح، - ثمّ عادّ موده اطامة - قانون - چاپ طهران ص ۸۲

٦ - اندر یکدیگر - ب، - اندر دیگر - ح

۷ - چنانکه - د

۸ - تفصلش را در - ب، - تفصلش در - ح، - تفصلش اندر - د

۹ - بعد از کلمهٔ «بازگشتی لطیف» تا اینجا نسخه «آ» چنین است «مانند آواز جنس متداخل است که یك نبض مانندهٔ نبضها متدریج است که چنین (ط - حسّ) تفصیلش را اندر نیابد مختلف شود هرچند اختلاف اندر باشد»

۱۰ - بی، اندر نیابد بحمله خواهی - د

۱۱ - که در - ب، - در - ح

۱۲ - آن - ب - ح.

و دم موشی[1] است، که بتازی ذَنَب الفار خوانند[2] - که از زیادت نقصان گیرد[3] یا از نقصان بزیادت آید اندر[4] نبضهاء بسیار، یا اندر یکی نبض

و حوالدوری [است] - که بتازی مِسلّی[5] خوانند، و از نقصان بزیادت آید بتدریج آنگاه از زیادت بنقصان[6] شود.

و دورخمی است[7] - که بتازی ذوالقرعتین گویند[8] - که هنوز حرکت پیشین تمام شده نبود[9] - که دوّم اندر رسد.

و[10] اندر میان افتاده[11]، - که بتازی الواقع فی الوسط (ذوالفتره[12])

---

۱ - دم پوش - آ ، - دوّم موشی - د

۲ - گویند - ب - ج

۳ - گیرد از - ج .

٤ - بنقصان الخ - د ، - نقصان گردد و باز از نقصان بزیادت آید اندر - آ

٥ - بکسر میم وفتح سین مهمله و کسر لام مشدّده و یاء نسبت (خلاصة الحکمة چاپ سنی ۱۲٦۱ فصل ٥ - باب ۱ رکن ٤).

٦ - گویند آن بود که از نقصان بزیادت آید بتدریج و آنگه - الخ - ب ، - خوانند آن بود الخ مانند « ب » - ج ، - خوانند و از نقصان آید بزیادت آنگاه از زیادت به نقصان - آ .

۷ - بی : است - آ .

۸ - خوانند - ب - ج

۹ - پیشینش الخ - ب ، پیشتر تمام نشده باشد - آ

۱۰ - واما - د .

۱۱ - اوفتاده - آ

۱۲ - ط . « وذوالفتره » در ذخیرهٔ خوارزمشاهی کتاب ۲ گفتار ۴ باب ۷ گوید : یازدهم (از اقسام نبض) نبض متخلخل است ، واین دو گونه باشد :
یکی آنکه آنجا که حرکت گوش دارند سکونی افتد ، و این نشان سقوط قوّت باشد وآنرا **ذوالفتره** گویند .
دوّم - آنجا که سکون گوش دارند حرکتی افتد ، واین نشان بازآمدن قوّت باشد

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

ودودی است[1] همچون موجی[2]. ولکن حردتر ومتواتر[3] چون[4] کرم.
و نملی است و[5] تفسیرش مورچگی[6] بغایت حردی[7] بود، و برصورت
مورچه[8]

وار گی است - که[9] نتاری مشاری حوانند، همچنان بود که
موجی، ولکن[10] صلب بود و کشیده[11]، و بیشتر آنگاه بود که اندر اندام
عصبی آماس[12] بود چون حجاب و[13] سینه، وموجی[14] بیشتر آنگاه[15]
بود - که آماس اندر عصب بود[16] بلکه اندر شش یا معر یا در حگر
بود و[17] بوقت گرمابه کردن - وعرق کردن[18]

۱ - دور هست - آ
۲ - مورچه - ب - ح
۳ - بی : حردتر ومتواتر - آ ، - حرد ومتواتر - ح
٤ - همچون - د
٥ - بی : و - ب - ح .
٦ - موچهٔ - ب - ح
۷ - حوردی - ب .
۸ - وبصورت مورچگی - آ
۹ - ار گی است و - آ - د ، - اره‌ایست که - ب - ح .
۱۰ - مورچه ولکن - ب ، - مورچه ولکن - ح
۱۱ - کشیده - آ - ب - ح
۱۲ - که در اندام الح - آ ، - که اندر اندامی عصبی آماسی - ب - ح ، - که اندر عصبی آماس - د
۱۳ - بی : و - آ .
۱٤ - مواحی - ح
۱٥ - آنگاه بیشتر - ب ح - د
۱٦ - عصو بود - آ ، - عصب بشود - ب ، - عصب شود - ح ، - عصبی بود - د
۱۷ - یا اندر معر یا اندر حگر و - ب ، - یا اندر معر یا اندر جگر بود - ح
۱۸ - عرق کردن بود - ج .

فصل (نهم)

اندر سببهای نبض

اوّلاً بدان که بهمه[1] بابها نبض[2] نیکو آن است - که معتدل باشد، الاّ بقوّت - که هرچند بیش باشد بهتر باشد و سببهاء نبض اصلی که ماسکه خوانند سه اند

آلت - که[3] رگ است.

وقوّت - که جنباننده است

وحاجت - که تبش است

اگر آلت نرم بود، و قوّت قوی * (بود) * و حاجت بسیار بود، تبش[4] رگ عظیم آید، واگر دریکی خللی بود رگ عظیم نبود،

۱ - بی : بهمه - ح ، - اندر همه - د

۲ - بی : نبض - آ

۳ - بی : که - ح

٤ - بی : تبش - آ - د ، - نبش - ب ، - اعنی تبش - ح

بقیه حاشیه از صفحه قبل

نبضی است که محسوس می گردد درآن عرق ، - که گویا خیطی و ریسمانیست ملتوی که می پیچد و منتقل (ط : ممتل) می گردد ، و سبب این اختلاف در تقدّم و تأخر است بآنکه حرکت نماید جزئی از عرق پیش از وقت آن ویا بعداز وقت آن سبب (ط : سبب) صلابت آلت ویبوست آن ولهذا بسیار درامراض یابسه عارض میگردد ، وشیخ الرئیس (در قانون چاپ طهران ص ۸۲ - ۸۳) از باب اختلاف در بین تقدّم وتأخر و وضع دانسته وحق آنست که ازحس منشاریست هنگامی که اسباب آن ضعیف باشد ویبوست قوی » انتهی

خوانند، ☆ که « آنجا که سکون چشم داری « [سکون باید] » حرکت آید[1]

و نبض لرزنده[2] ، ـ و نبض متشنج ، و اختلافش در سدس و پیشی و نهاد بود[3]

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

ونشان سختی حاجت ، و این را الواقع فی‌الوسط گویند » انتهی وار این جمله وار مراجعه بکتاب خلاصة‌الحکمه فصل ۵ باب ۱ رکن ٤ مستفاد می‌شود ، که «ذوالفتره» و « الواقع فی‌الوسط » هریك قسمی جداگانه اند ، وار همدیگر ممتاز ، و تعریف اینجا مخصوص به « الواقع فی‌الوسط » است

۱ ـ بی : آید ـ ب ـ ح ، ـ آید وار میان افتاده گی باری ذوالفتره خوانند ـ که آنجا که حرکت چشم داری سکون آید ـ د

۲ ـ لرزیده ـ آ ـ ح

۳ ـ واختلافش بیشاشی ونهاد بود ـ آ ، ـ اختلافش درسدس و باش (ظ سپس و پیشی) و نهاد بود ـ ب . اختلافش در سپسا پیشی بود و نهاد ـ ح ، ـ اختلافش سپ اشی ونهاد بود ـ د .

در ذخیره خوارزمشاهی گوید ، « دوازدهم انواع نبض متشنج ـ ومتواتر وملتوی است ، واندر این همه انواع ، رگ چون رشته کشیده باشد ، ونبض ملتوی برخود همی پیچد ، واین اختلاف اندر وضع باشد ، یعنی اندر نهاد رگ ، ومتواتر نبضی است کاندر وی انبساط کمتر وپوشیده‌تر باشد ، وکشیدگی ظاهر بود ، واینهمه انواع اندر بیماریهاء خشك پدید آید ، وبعضی دیگر است که هم در بیماریهاء خشك باشد ـ چون دق ـ و ذبول ، این را ثابت گویند ، واین نبضی باشد بارباك ـ و صلب ـ وکشیده و اگرچه مختلف باشد . .. سیزدهم نبض مرتعش است ، این نبضی باشد ـ که رگ با حرکتها که می‌کند لرزان باشد ، و نشان آن باشد ـ که قوت حیوانی سبب بسیاری خلط گران بار است » انتهی . ودر خلاصة‌الحکمه فصل ۵ باب ۱ رکن ٤ گوید «ملتوی

بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

معارضهٔ ذات‌العتره کند. و[1] بملی، و دودی[2] - از صعیفی بود
و نبض بران - عظیمتر بود و[3] قویتر[4]، ولکن سخت سریع بود،
که بعظیمی از سریعی[5] بیمیار شود
وآن[6] مادگان صغیرتر - وسریعتر بود
وآن کودکان بقیاس تن ایشان عظیم بود[7]، ولکن سخت برم بود
وآن برنایان[8] - عظیم - وسریع بود
و بنص دوموبگان - خوردتر بود - و سخت[9] سریع نبود، - که
حاجتشان کمتر است، و نیز متواتر نبود
و آن پیران - خورد[10] - وبطی - و[11] متفاوت بود، و باشد[12] - که

۱ - بمعارضهٔ النح - د، - بمعاوضه ذات النبض الاحدالعتره و - آ، - معاوضهٔ ذات القمر
و - ح - « وسبب ذات‌العترة اعیاء القوّة - واستراحتها، اوعارض معاوض یصرف الیه -
النبض - والطبیعة دفعة » کتاب القانون - چاپ طهران ص ۸٤
۲ - بمکی ودوری - ح
۳ - عظیم بود - ح
٤ - بی، قویتر - ب - ح - قوی تر بود - د
۵ - ازسریعی سخت - آ
٦ - و اران - آ.
۷ - بی، بود - ح، - نبود - ب - بی، عظیم‌بود - آ. - وباید دانست که نبض کودك
بقیاس باتن او عظیم بود، - سبب نرمی آلت وسیاری حاجت، و بقیاس بانبض بالغ
عظیم نباشد لکن سریع باشد - یا متواتر (ذخیرهٔ خوارزمشاهی باب ۱۲ گفتار ۳
کتاب ۲) ونیز همین معنی درقانون ص ۸٤ آمده است
۸ - برنا آن - آ
۹ - خوردتر شودوسخت - آ. - خوردتربودولیکن- ب. - خردترشود ولیکن - ح
۱۰ - خرد - ح
۱۱ - بی، و - ح. - ونسخه «آ» پس از «بود» چنین‌است «واونیزخربطی‌او»
۱۲ - بود باشد - ح.

ولکن سرعت تدارک کند عظم را[1] . واگر قوّت (قوی) بود ، سریعی نتواند کردن[2] متواتری کند ، واگر ازین ضعیفتر بود متواتری نتواند کردن « [ومتفاوتی کند] »

و چون گوشت اندك بود ـ رگ[3] طویل « [و عریض] » نماید واگر گوشت بسیار بود[4] ـ صغیر ـ ودقیق نماید[5]

و بیخوابی ، وغم ، و بی‌تابی[6] ، و☆ (وپلیدی) ☆ تن ازاخلاط[7] ، و ریاضت[8] ـ بافراط ، وتری طبیعی ، یابیماری رگ را[9] ، ضعیف کند

و هرگاه کـه قوّت وی[10] قوی بود ـ و آلت بی فرمان ☆ بود ☆ دوالقرعتین ـ و منشاری کند ،

وهرگاه که قوّت بخواهد[11] ـ که بیاساید یادل مشغولی[12] افتد ،

---

۱ ـ دریکی حللی بود رگ عظیم بود ولکن سریعی الخ ـ آ ، ـ حاجت بیك بود ولکن قوّت ضعیف بود یاآلت سخت بود رگ عظیم الخ ـ «ب» مثل «آ» ـ اندر یکی حلل باشد عظیم بود ، ولکن سرعت ورودی تدارك کند عظیمی را ـ ب ـ ح

۲ ـ بی : « ن » ـ آ .

۳ ـ رگ رگ ـ ج .

٤ ـ بود رگ ـ ب

٥ ـ بی : ودقیق نماید ـ ح

٦ ـ بی : وبیتابی ـ آ ـ د ، ـ وهمائی ـ ح .

۷ ـ بی : از اخلاط ـ ب

۸ ـ ریاست ـ ح

۹ ـ باسماری هرکرا ـ آ .

۱۰ ـ بی : که ـ ب ، ـ بی : وی ـ د ، ـ بی : «وهرگاه که قوّت وی» تا «منشاری کند» ـ آ

۱۱ ـ نخواهد ـ د ، ـ خواهد ـ ب ـ ح

۱۲ ـ تادل ازمشغولی ـ آ ـ ب

سکوشود، و اگر بیوفتد[1] تیرشود، و همچنین از شراب، و آب بقعل[2] ضعیفتر است ازشراب

ونبض باول خواب[3] خرد بود، و ضعیف بود[4] - از جهت گریختن[5] حرارت غریزی باندرون[6]، - تاغذا را هضم کند، وبطی بود - ومتفاوت، و[7] چون طعام هضم یابد، حرارت از اندرون بیاید[8]، ونبض نیك[9] شود، پس اگر [در] خواب دیر بماند دیگر باره ضعیف شود، واگرخفته را اندر شکم طعام نبود - خواب نبض را بسردی برد، و چون خفته[10] بیدار شود - نبض عظیم شود، واندران وقت لرزان بود

وریاضت کردن[11] باندازه نبض را نیك کند، وریاضت بافراط نبض را صغیر - و سریع و متواتر کند[12]، و چون بیشتر شود - سریعی کم شود[13]، و متواتری زیادت گردد[14] وباشد - که گرمابه - و آب گرم

---

۱ - بقعله - ب - ح
۲ - بقول - ب - ط
۳ - خواث - آ .
٤ - بی : بود - ب - ح
٥ - گریختنی - ح
٦ - تا اندرون - ح
۷ - بی : و - ب - ح
۸ - بیاید - آ
۹ - نکو - ب
۱۰ - وچون از خفتگی - ب ، - چون از خفتگی - ح ، - چون خفته - آ
۱۱ - بی : کردن - آ - د
۱۲ - بی : کند - د
۱۳ - بی : شود - ب
۱٤ - گرد - د .

نرم بود[1] ، - سبب رطوبت غریب - که ایشانرا بود

و[2] مزاج گرم بحکم جوان بود ، ومزاج سرد بحکم پیر[3]☆ بود ☆

وهرچند حرارت غریزی بیشتر بود ، نبض قویتر[4] ، وهرچند حرارت غریب بیشتر بود[5] - نبض ضعیف تر بود

ونبض بهار[6] چون نبض جوانان بود ، ونبض تابستان خرد ، وسریع ، ومتواتر بود[7] ، ونبض زمستان ضعیف « [و] » متفاوت ، و بطیء بود وآن ِ حران - صلب وصغیر بود

ونبض سیر[8] ازطعام معتدل عظیم ، و[9] سریع ، متواتر بود ، واز طعام بیشتر[10] مختلف ، وبی نظام بود[11] ، باندازهٔ افزونی واگرهضم افتد نبض

---

۱ - بود و - آ

۲ - بی و - ب

۳ - بی : پیر - آ

٤ - بی : وهرچند حرارت غریزی بیشتر بود نبض قویتر - د

٥ - حرارت غریزی کمتر بود - ب - ح ، - بی : بود - د - «ولا تظنّن انّ الحرارة الغریزیة توجب تزیدها نقصاناً فی القوّة بالغة مابلغت ، بل توجب القوّة فی جوهر الروح، والشهامة فی النفس والحرارة التابعة لسوء المزاج کلما ازدادت شدّة ازدادت القوّة ضعفا » - (قانون ص ٨٤)

٦ - بهار - آ

٧ - بی : بود - د

٨ - نسخهٔ « آ » بعد از « جوانان بود » چنین است : « خرد سریع و متواتر و نبض پیران »

٩ - بی : و - د ، - ومعتدل - آ .

١٠ - بی : بیشتر - آ

١١ - بودی بنظام - ب ، - بودی نظا - ح ، - بود بی نظام - د طعام بسیار قوّت را فرو گیرد ، و گران بار کند ، و نبض بدان سبب مختلف و بی نظام شود (ذخیرهٔ خوارزمشاهی)

وچون درد[1] اثر کند، قوّت را[2] ضعیف کند، پس نبض ضعیف، و صغیر[3]، وسریع شود، ومتواتر گردد

واما آماسی[4] - که اندرتن بود، نبض را براه منشاریّت برد، الا که بیرش زیادت نبض موجی گردد[5]، وچون دمله بپزد[6] نبض ممشاری[را] موجی - و[7] مختلف گرداند.

و خشم - نبض را عظیم - وبلنـد و سریع و متواتر گرداند، و غم - نبض را صغیر، وضعیف، ومتفاوت وبطی[8] گرداند

---

۱ - بی: وعظیم - آ، - د، - سرسر بود وسریع وعظم ومواترچون دراو - ب، - سرسر بود سریع وعظیم ومتواتر بود چون درد - ح

۲ - بی: را - آ، - بی صعف کند پس نبض - ح

۳ - بی: وصغیر - آ

٤ - وآماسی - آ، - و اما آماس - ب، - اما آماس - ح

٥ - بود اگر تیری نبض را موجی گرداند، - برد الاکه بترس زیادت نبض را موجی گردد - ح، - الا که پری زیادت نبض را موجی - د - « و اگر آماس نرم باشد نبض موجی شود » (ذخیرهٔ خوارزمشاهی) « فمثل الورم الحارّ فانّه یوجب تغیر النبض الی المنشاریّة - والارتعاد - والارتعاش والسرعة والتواتر ان لم یعارضه سببٌ مرطّب فبطل المنشاریة ویجعلها ادن الموجیّة » (کتاب القانون)

٦ - بی: « چون دمله » تا « مختلف » - د، - دمله بپرد الخ - آ، - دمله ببرد الخ - ب، - دمله بپرد الخ - ح، - « وهرگاه که جراح پخته شود، نبض ازمنشاری بگردد، وموجی شود، سبب نرم شدن جراح. » (ذخیرهٔ خوارزمشاهی - وقانون)

۷ - موجی گردد و - آ

۸ - خشم نبض را سریع متواتر گرداند، - وغم نبض را صغیر ضعیف متفاوت بطوء آ، - وخشم نبض را عظیم وبلند ومتواتر سریع کرده اند وغم نبض را صغیر ضعیف ومتفاوت وبطیء - ح، - و خشم نبض را عظیم وبلند وسریع و متواتر گرداند، وغم نبض را صغیر وضعیف متفاوت بطیء - د

اوّلا[1] مر[2] نبض را نیکو کند آنگاه چون اندر[3] تن سرد[4] شود نبض را ضعیف کند، واما آب سرد ـ اگر سردیش عوض کند[5] اندر تن، نبض را[6] بحکم سردی برد[7]، واگر نکند که[8] حرارت غریزی را جمع کند[9] نبض را نیکو کند

وآبستنی زمان مرحاجت را[10] بیفزاید، که هم مادر را[11] باید وهم فرزند را، پس نبض بزرگتر بود از طبیعی، وبقوّت سر بسر ـ و سریع بود، وعظیم ومتواتر، ورگ بأول درد عظیم ـ وسریع، و متواتر بود،

---

۱ ـ نسخهٔ «آ» پس از «نبض را» چنین است: «سریع کند ـ وصغیر ومتواتر کند وباشد که آب گرم اولا» ونسخهٔ «ب» و «ح» پس از «گردد» چنین: «واما بگرمابه وبآب گرم اول (بأول ـ ح) و نسخهٔ «د» چنین است: «واگر گرمابه گرم باول».

۲ ـ بی: مر ـ ح

۳ ـ بی: چون ـ ح ـ آنگاه که اندر ـ ب

٤ ـ اندر سر ـ آ

٥ ـ سردی کند ـ آ، ـ سردیش عرض کند ـ ح

٦ ـ بی: را ـ ب ـ ح

۷ ـ بود ـ آ ـ ب ـ ح

۸ ـ بی: که ـ ب ـ ح، ـ نکند که ـ آ

۹ ـ کندو ـ ب ـ ح ـ «و اما الاستحمام الکائن بالماء البارد فان غاص برده ضعف النبض و صغره و احدث تفاوتاً و ابطاءً و ان لم یغص بل جمع الحراره زادت القوّة فعظم یسیراً ونقصت السرعة والتواتر» (کتاب القانون)

۱۰ ـ بی را ـ آ، ـ موجبات را ـ د

۱۱ ـ از بهر آنکه فرزند اندر طلب نسیم هوا مشارکست (ذخیرهٔ خوارزمشاهی ـ و قانون)

فهرست لغات رگ‌شناسی

صفحه	سطر	لغت	معنی
۲		سپاس	حمد و شکر
»		ستایش	شکر نعمت - ومدح ونیکوئی گفتن وستودن
»		درود	صلوات - که ازخدای تعالی رحمت وازملائکه استغفار - و از انسان ستایش و دعا است (برهان)
»		گزیده	پسندیده - و انتخاب شده - و مخصوص
»		یار	دوست ومحبّ واعانت کننده(=یاری کننده)
۳	۹-۱۰-۱۱	گوهر	جوهر
٤	۵	گوهر روینده	نبات
٤	۵	گوهر شناسندهٔ بحس	حیوان
٤	۵ ۳	آمیزش	اختلاط و امتزاج - ترکیب. بهم آمیختن دو یا چند چیز با هم
٤	٦	وزنی دیگر	مقداری دیگر.
»	»	آمیزش دیگر گونه	قسمی دیگر از مزاج
»	۹	گداخته	مایع و روان (مقابل جامد)
»	۱۲	معتدلتر آمیزشی	معتدلتر مزاجی
٤	۱۳	گرد آمدن	فراهم آمدن، جمع شدن، ترکیب، تألیف
۵	۱	تن	بدن، جسد
۵	۲	جان	روح (= روح بخاری)
»	»	روان	نفس (= نفس ناطقهٔ مردم)
»	٦	تنگ	نرم و باریک

وهرچه بمفاجا[1] رسد نبض را سریع ولرزان کند

اکنون این[2] اصلها(ی) کلّی است اندر علم نبض که[3] حکیمان گفته اند، و اما نبض «[بیماران و]» بیماریها[4] شاید[5] گفتن بتفصیل[6]، انشاء الله تعالی

تمت الرسالة بعون الله وحسن توفیقه تمّ تمّ تمّ.

---

۱ ـ هرچه مفاجا ـ ب ـ ح

۲ ـ ن: این ـ آ ، ـ ن: اکنون ـ ب ـ ح

۳ ـ و ـ ب.

٤ ـ بیماریها نیست بیماریها ـ د

٥ ـ متاید ـ آ.

٦ ـ انتهى هنا نسخة « ج » ـ بتفصیل ـ و السلام قد صحّحت هذه النسخة الشریفة على قدر الوسع والطاقة واسئل الله التوفیق والطاعة ـ ب ـ بتفصیل ـ انشاء الله وحده العزیز والصلوة على نبیه محمد وآله اجمعین تمت الرسالة فی صبح یوم الخمیس ١٤ میلاد النبی الامّی العربی سنة ثلث وتسعین وتسعمائة ـ د

صفحه ـ سطر		لغت	معنی
٦	١٠	شُشْ	رِئه (نصاب الصبیان)
٨	١١ و ١٢		چربیست سفید و سرخی مایل مانند گوشت و بجگر متصل است ، و بادزنْ و بروّحه دل باشد (برهان)
٧	٣	بمیانجی شریانها	بتوسط شریانها
»	٦	دیگر گونه	بسمت دیگر ـ بحالی دیگر
٨	٦ ـ ٧	پزشکانْ	حکیمان وطبیبان و جراحان را گویند وبابای فارسی هم آمده است . (نقل معنی از برهان) .
»	٨	زایش	تولد
»	»	خایهْ	خصیهٔ انسان وحیوانات دیگر باشد (برهان)
٩	٢	قوّت جنبش	قوّت حرکت ، قوهٔ محرّکه
٩	٤	علم رگ	علم نبض
٩	٥	علم آب	علم تفسره ، علم بول
١٠	١	پالوُدَنْ	صاف کردن ، و صافی وروشن شدن وپاك ساختن وصاف گردیدن ازکدورتها(برهان) پالودَن دیداری و پالودن نا دیداری در اینجا مقصود تحلل مرئیّ و تحلّل نامرئیّ ونا محسوس است
»	١	می‌پالاید	متحلل میرود
»	٤	سختی پوست	صلابت جلد
»	٥	گرد آید	فراهم آید ، جمع شود
»	»	زیانش بکند	ضررش برساند
١٠	٩	بلهم چند	بلهم چه مقدار
١١	٢	به همه بکار شود	به همه مصرف شود
»	٦	شمار	عدد .
»	»	راست بیاید	مساوی و یکسان و مطابق باشد
»	٧ ـ ٨	پالایش	تحلّل ، متحلل رفتن

صفحه ـ سطر	لغت	معنی
٥ ـ ٦	تنگ	مقابل فراخ ، صفحه یا تختهٔ که نقاشان و مصوران اظهار صنعت خود بر آن کنند ، و نایاب و عدیم‌المثال (برهان)
« «	باریك	در مقابل گنده باشد (برهان)
« «	سرشت	خلقت ، وطینت ، و مایهٔ طبع و طبیعت ، و خوی و آمیخته (برهان) . پس معنی لطافت روح آنست که روح رقیق القوام است چنانکه در منظومه گوید ، کما کثف المختلط اعضاء بدا، لطیفه روحا بخاریا

بدا . و در مباحث مشرقیه گوید ، هو جسم لطیف بخاری تتکوّن من‌الطف اجزاء الأغذیة بحیث تکون نسبته الی الاجزاء اللّطیفة من الغذاء کنسبة العضو الی الاجزاء الکثیفة . همچنانکه مصنف هم سه چهارسطر بعد باینمطلب اشاره می کند .

و مقصود از روشن سرشتی آنست که روح بخاری بطبع روشن و شفّاف است علی‌الخصوص بخشی از آن که دربطون دماغ جا دارد ، و حامل قوای نفسانیه ، وحتی برأی مصنّف حامل قوای پنجگانهٔ باطنه است

صفحه ـ سطر	لغت	معنی
« ٩	لطیفی سخن ـ و لطیفی معنی	یعنی لطیفی روح مجرّد از سنخ لطافت بمعنی رقّت قوام نیست که لطافت جسمانی باشد ، بلکه لطافت در اینجا از قبیل لطافت در آیهٔ کریمه است که فرمود لاتدرکه الابصار وهویدرك الابصار و هواللطیف الخبیر چه در اینجا لطافت بمعنی مجرّد بودن از مادّه است ، و این لطافت باحواس ظاهری دریافته نمیشود
٦ ٣	کمك	بمعنی کف باشد مطلقاً اعم از کف صابون وکف آب وکف گوشت و کف دهان و کف شیر و امثال آن (برهان) .

صفحه	سطر	لغت	معنی
۱۸	۵	دریافته	ادراک کننده ظاهرا .
۱۹	۲	باریك نه اندیشیده‌اند	دقیق فکر نکرده‌اند .
»	۳	روا دارند	جائز شمارند
»	٤	نشاید	ممکن‌است (ظاهراً)
»	۹	شاید	» » »
»	۸	نشاید	ممکن نیست (ط) .
۲۰	۵	اندازهٔ حرکت	مقدار حرکت
»	٦-٥	تیزی و بد رنگی	سرعت و بطؤ .
»	٦	رحم	ضعف (ط)
۲۲	۸	درازا	طول
»	۱۰	پهن	عریض .
»	۱۱	نص تنگ	نص ضیق
۲۳	۲	بلند	» مشرف ، و شاهق .
»	۳	افتاده	» منخفض
»	۵	بالاتنك	بالاکم (ط) .
»	»	نص ستبر	نص غلیظ .
»	٦	» باریك	» دقیق
۲٤	۱	» خرد	» صغیر .
»	٤	» تیز	» سریع
»	»	» درنگی	» بطیء .
»	٦	بَرَدْ	قطع کند (بپیماید) طی کند پایان رساند ـ ط
»	۸	درنگ	تأنّی ، و ثبات و آرامش ، و تأخیر
۲۵	۵	رحم اسقاط	قرحهٔ و ضربهٔ اسقاط (ط)
»	٦	سست رحم	سست قرحه ، سست ضربه (ط)
۲٦	٤	نص دَمادَمْ	نص متواتر .
»	۵	» گسسته	» متفاوت .
۲۷	۱	» گرم	» حارّ .

صفحه	سطر	لغت	معنی
۱۲	۷	جوشان	از جوشیدن - و از شورش و بهم بر آمدن باشد .
»	»	افروران	ظاهرا بمعنی فروزان ، و تابان است
۱۳	٤	دَمّ	آشیانی که زرگران بدان آتش افروزند (برهان)
۱۳	٤	گستراندن	گستردن ، پهن کردن و فرو چیدن وفرار کردن .
»	٥	فراز هم آوردن	جمع و فراهم کردن
»	٦	گستریدن	انبساط
»	٨	بهم اندرآمدن	انقباض
۱٤	۳	دَمّ زدن	نفس کشیدن و نفس زدن
۱٥	٦	اندام	عضوآدمی (برهان)
»	۹	می‌جنبد	حرکت می کند .
۱٦	۳	پزشکان	حکیمان و طبیبان و گیاه فروشان (نقل بمعنی از برهان)
»	۳	پیشین	متقدّم ، و سلف
»	٥	برخیزد و بجنبد	بلند شود و حرکت کند ، یعنی پر شود و بالا آید .
»	٦	- تهی شود و بیارامد	خالی‌شود - وآرام شود ، یعنی‌خالی شود و فرو رود .
»	۱۰	بخودکشد	جذب کند
۱۷	۲-۳	- تپش	بر وزن و معنی طپش است که اضطراب و حرکت از گرمی وحرارت باشد (برهان) .
»	٤	تیز	نقیض کند ، وسریع (برهان)
۱۸	۱	اُستواری	استحکام و مضبوط بودن .
»		تنگ‌تر	ظاهرآ لطیفتر .

صفحه	سطر	لغت	معنی
			درد ومعنی اخیر بدون ترکیب گفته میشود ،
			چون مدحت سرای ، و سخن سرای (نقل معنی از برهان)
۳٤	٤	جدی ننهد	فرقی نگذارد
۳٥	٨	گسسته‌وزن وگذشته‌وزن	متغیرالوزن و مجاورالوزن (ط)
۳٦	۲	بُرنا	جوان و بوچهٔ اوّل عمر (برهان)
«	٤	جدا وزن	مباین‌الوزن .
۳۷	۲	زَخَم	قرعه (ط) .
۳۸	٨	بسر بازشود	از سر گیرد = معاودت کند
۳۹	۱	بازگونه	هر دو بر وزن و معنی واژگونه است که
«	«	و باشگونه	بعربی عکس ـ و قلب گویند . (برهان) .
«	۱	بازگردیده	عائد
«	۲	بمهترین	بزرگترین
«	۳	مهترك مهترك	بزرگترك بزرگترك چنانکه بتدریج بزرگ شود (ط) .
«	۷	بشتاب	بسرعت .
٤٠	۲	بیگزاف	بیحساب (برهان) بی نظم (ط)
«	٤	نهاد	وضع (نسبت اجزاء بهمدیگر و نسبت کل بخارج) (ط) .
٤٠	٥	برسو وفروسو	جهت علو و جهت سفل . (ط)
«	٨	پیشی و سپسی	تقدّم و تأخرّ .
٤۱	۱	پیش .	مقدّم .
«	۲	سپس	مؤخرّ .
«	٥	گسلیده	منقطع .
«	۷	پیوسته	متّصل
٤۲	۱	گرانتر	سنگینتر ، بطیء تر ، کندتر
٤۳	۳	گونها	اقسام .
٤۳	٥	نبض ستبر	نبض غلیظ .

صفحه	سطر	لغت	معنی
۲۷	۱	تن سرد	تن بارد
»	٤	» نرم	» لین
»	۱۲	» سخت	» صلب
»	۹	» پُر	» ممتلی
۲۸	۱	» تهی	» خالی
»	٥	» هموار	» مستوی
۲۹	٤	یکسان	یك طرز و یك روش .
»	٥	وراسان	نه بر یك طرز و یك روش، بلکه بطرز ها و روشهای مختلف (ط)
۳۰	۱	درمسنگ	وزن و گرانی یك درم
۳۱	»	دیگربار سر شوند	بار دیگر از سر گیرند ، و معاودت کنند (ط) .
۳۱	٤	پیشین	سابق
»	٥	سپسین	لاحق
۳۲	۲	اندر یابد	ادراك کند
»	٤	سه یك	ثلث .
»	۷	رُوذ	ساز یست که نوازند ، و بمعنی رودهٔ گوسفند وزه کمان حلاجی، وتاری که برروی سازها کشند (برهان)
»	۹	چهار یك	ربع
۳۳	٦	پیشه	حرفه ـ شغل و صنعت (ط) پیشه وران صنعتگران
»	٦	دراز	نفس کوتاه (برهان) طولانی (ط .)
»	۱۰	کوس سرای	نوازنده (ط) . کوس نقاره را گویند و بمعنی فرو کوفتن هم‌آمده است و سرای بمعنی خوانندگی و سرائیدن است ، لیکن

و

فهرست مطالب رساله رگشناسی

ص

صفحه	سطر	لغت	معنی
»	٦	نبض باریك	نبض دقیق
»	٩	آهوی	غزالی
٤٤	٢	مورچگی	نملیّ
»	٤	ارّگی	منشاری
٤٥	١	دم موشی	ذنب الفار
»	٣	حوالدوری	ـ مسلیّ
»	٥	دورحی	ذوالقرعتین
»	٧	اندر میان اوفتاده	الواقع فی الوسط ـ و ذوالفترة
٤٦	٣	نبض لرزنده	نبض متشنّج (نبض لرزان)
»	»	سپس و پیشی و نهاد	تقدم و تأخر، و وضع .
٤٨	١٠	نیاساید	استراحت کند ، و رفع خستگی کند .
٤٩	٢	نران	ذکور
»	٣	بی‌یار	مستغنی
»	٤	مادگان	اناث
»	٥	کودکان	صغار ـ اطفال .
»	٦	برنایان	جوانان
»	٧	دوموبگان	مردم کامل که از جوانی گذشته و بپیری نرسیده‌اند .
»	٨	پیران	شیوخ
٥٠	٤	جوان	شابّ .
٥٠	٩	افتد	واقع شود .
٥١	١	بیفتد	» بشود
٥٢	٦	سراسر	مساوی .

صفحه

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار و ابنیهٔ تاریخی ایران .	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثار ملّی ایران (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	مهر » »
۳	شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
٤	کشف دو لوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد ترجمه آقای مجتبی مینوی)	اسفند » »
٥	سه خطابه دربارهٔ آثار ملی و تاریخی ایران (از آقایان فروغی و هرتسفلد و هانیبال)	مهر ماه ۱۳۰٦
٦	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پرفسور هرتسفلد)	اسفندماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس آقای فروغی راجع بفردوسی	بهمن‌ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر دراحوال‌وزندگانی فردوسی (بقلم فاطمه خانم سیاح)	۱۳۱۳
۹	تحلیل ابوعلی سینا در پنجمین دورهٔ اجلاسیهٔ یونسکو درفلورانس	اسفند ماه ۱۳۲۹
۱۰	رسالهٔ جودیّهٔ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم‌آبادی)	» ۱۳۲۹
۱۱	رسالهٔ نبض ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوه استاد دانشگاه)	» ۱۳۲۹
۱۲	منطق دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوه استاد دانشگاه)	۱۳۳۰
۱۳	طبیعیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوه استاد دانشگاه)	
۱٤	ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	» »

صفحه

فهرست مندرجات رساله رگشناسی

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱۵	الهیّات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوه استاد دانشگاه)	۱۳۳۰
۱۶	رسالهٔ نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	-
۱۷	رساله در حقیقت و کیفیّت سلسلهٔ موجودات و تسلسل اسباب و مسبّبات (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه).	—
۱۸	ترجمهٔ رسالهٔ سرگذشت ابن سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۱۹	معراج نامهٔ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۰	رسالهٔ تشریح الاعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۱	رسالهٔ قراضهٔ طبیعیّات منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	--
۲۲	ظفرنامهٔ منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۳	رسالهٔ کنوز المعزّمین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدّین همائی استاد دانشگاه)	—
۲۴	رسالهٔ جرّ ثقیل ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدّین همائی استاد دانشگاه).	—
۲۵	رسالهٔ حیّ بن یقظان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا	—